

این سینه

بخامه دکتر قاسم غنی
عضو پیوسته فرهنگستان

از طرف دبیرخانه فرهنگستان چاپ شده است



ابن سینا

اسکس شد

بخامه آقای دکتر قاسم غنی
عضو پیوسته فرهنگستان

از طرف دبیرخانه فرهنگستان چاپ شد

تقديم به فرهنگستان ايران

مقدمه

از چندی قبل که بدعوت آقایان محترم عضویت فرهنگستان ایران افتخار یافتیم در نظر داشتم که در فرصت مناسبی از حسن ظنی که آقایان محترم نسبت باین بنده ابراز فرموده اند سپاسگزاری کنم لذا پیش از هر صحبتی اینک وظیفه تشکر و امتنان خود را نسبت بعموم آقایان محترم که نخبهٔ فضایل ما هستند ایفا میکنم .

مخصوصاً از جناب آقای حسن وثوق رئیس معظم فرهنگستان ایران و جناب آقای علی اصغر حکمت وزیر محترم معارف که هر دو وجود محترم در این قسم کارهای بنده یعنی کارهای علمی و ادبی همیشه مشوق و راهنما بوده اند و بدین جهت حق خاصی بر ذمهٔ بنده دارند. البته آقایان بمقتضای معارف پروری که داشته اند تشویق خدمتگزاران معرفت را وظیفهٔ خود دانسته اند و در هر فرصتی بایفای این وظیفه قیام فرموده اند .

راجع بحیثیات علمی و معارفی این دو وجود محترم لازم نیست که بنده صحبتی بکنم مقام شامخ ادبی و علمی جناب آقای وثوق و هم چنین خدمات ذیقیمت جناب آقای حکمت بمعارف کشور باشور و شوقی که در این امر دارند بر همه معلوم است .

تأسیس فرهنگستان بر طبق نیت مقدس اعلیحضرت شاهنشاهی خود

یکی از مفاخر این دوره است و انصافاً جای آن دارد که جامعه علمی و ادبی ایران همیشه سپاسگزار باشد.

در فرهنگستانها و بعبارت دیگر آکادمیها مرسوم است که هر عضو تازه واردی باید نطق ورودی ایراد کند که موضوع آن ذکر مفاخر سلف صاحب کرسی خود باشد مقصود از این رسم فقط اغتنام فرصتی است برای تجلیل مفاخر گذشتگان. غرض از تجلیل مفاخر گذشتگان نیز تشمید مفاخر نسل حاضر و آینده ملت است زیرا بتصدیق علم اجتماع پایه ملیت هر قومی را فقط روایات و افتخارات گذشته شان تشکیل میدهد البته این پایه هر قدر محکمتر بنا استوار تر لذا از باب اقتضای باین اصل بنده هم خواستم از این فرصت استفاده نموده موضوع نطق خود را بذکر یکی از مفاخر ایران تخصیص دهم.

از طرف دیگر در میان بزرگان و نوابغ ملل اشخاصی هستند جهانی یعنی عظمتشان طوری است که نه برای يك ملت بلکه برای همه دنیا نابه هستند و اختصاص بملتی ندارند نسبت باین قبیل اشخاص ملت ها و نژادها فقط افتخار ایجاد و پرورش آنها را دارند.

باین نظر بنده هم مناسب میدیدم که این رسم پسندیده را پیروی کنم و نطق ورودی خودم را بذکر یکی از مفاخر علمی ایران اختصاص بدهم. خوشبختانه کشور ما گذشته پرافتخاری دارد و مردمان بزرگ بسیار پرورده است بطوریکه در حقیقت از مفاخری که تاریخ ادبی و علمی شرق نشان میدهد قسمت عمده آنها متعلق بما است. بنا بر این در این زمینه مجال سخن تنگ نیست.

بنده برای موضوع صحبت خودم ابن سینا را انتخاب کردم.

مرحباتی که برای این انتخاب در نظر گرفته ام زیاد است. بنده معتقدم که ابن سینا از همان نوابغ جهانی است که نژاد ایرانی پروردن او افتخار میکند و تصور میکنم هنوز بسیاری از حیثیات علمی او بواسطه عدم بحث بر ما پوشیده مانده است و شایسته است که بتفصیل از این مرد بزرگ صحبت کرده شود.

بعلاوه ابن سینا مناسبت خاصی با فرهنگستان ایران دارد و آن این است که این دانشمند بزرگ اولین کسی است که اصطلاحات فلسفی فارسی وضع کرده و پیش از نشر این فکر باین فکر افتاده است بطوریکه در طی این خطابه عرض خواهم کرد.

و نیز بطوریکه خاطر آقایان مستحضر است هزاره تولد ابن سینا نزدیک است و گویا در نظر است که جشن این هزاره آنطوریکه شایسته و درخور مفاخر ایران هست برگذار شود و این فرصت هم برای تعظیم شعائر ملی مورد استفاده واقع گردد. پس مناسبات از همه طرف برای صحبت ابن سینا موجود است این است که بنده نام ابن سینا را مایه افتخار و زیور خطابه خود قرار داده ام.

ابن سینا

راجع بگزارش زندگانی ابن سینا و شرح حال سطحی او مورخین و مؤلفین چه شرقی و چه اروپائی بتفصیل صحبت کرده اند و تقریباً آنچه شاید و باید گفته اند چه خوشبختانه برحسب اتفاق سند معتبر خوبی در دسترس همه بوده است و آن عبارت است از مقاله ای از خود شیخ در شرح حال خود که قسمت اول آنرا خود نوشته یا املا کرده است و بقیه آنرا شاگرد و گرد آورنده تألیفات او یعنی ابو عبید عبد الواحد بن محمد الفقیه الجوزجانی تمیم و شرح حال استاد را از زمان اقامت جرجان تا وفات او ثبت کرده است.

این مقاله را عیناً ابن ابی اصیبعه در کتاب نفیس خود عیون الانباء و نیز قفطی در کتاب اخبار العلماء باخبار الحکمای خود نقل کرده اند و نسخه ای از آن بشکل رساله مستقلی در موزه بریطانی موجود است و چند سال قبل هم در مقدمه منطق المشرقیین شیخ در مصر بتوسط کتابخانه سلفیه بطبع رسیده است.

خود بنده نیز در شرح حالی که چندی قبل برای شیخ نوشته بودم و در بعضی مطبوعات طهران (۱) انتشار یافته است تقریباً تمام مفاد آن

رساله را ایراد و ترجمه کرده ام اینک برای تممیم فائده مطالب آنرا بنظر آقایان میرسانم :

ابوعلی شیخ الرئيس شرف الملك حسين بن عبدالله بن حسن بن علی بن سینا پدرش عبدالله از اهالی بلخ بوده و مناصب دیوانی داشته در عهد دولت نوح بن منصور سامانی به بخارا که مقر سلطنت سامانیان بوده رفته وارد خدمت آن پادشاه شده است از آنجا برای امور مالیات دیوانی بقریه خرمیثن که از قراء مهمه تابعه بخارا است اعزام شده و در آنجا است که زنی مسماة بستاره از اهالی قریه افشنه را که از قراء بخارا و نزدیک خرمیثن است ازدواج نمود و از آن زن بقول معروف در سوم ماه صفر سیصد و هفتاد و سه هجری شیخ الرئيس متولد گشت (۹۸۰ میلادی). این تاریخ متکی بهمان شعر معروف است که حجة الحق ابو علی سینا در شجع (۳۷۳) آمد از عدم بوجود . بروایت دیگر یعنی روایت ابن خلکان و جماعتی از پیروان او که معروفترین اقوال است ولادت شیخ در سنه ۳۷۰ هجری بوده است .

بقول نامه دانشوران که کلمه شجع را غلط دانسته و شجس (۳۶۳) را صحیح می شمرد ولادت ابوعلی سینا در سال ۳۶۳ هجری بوده است . قول اول که شجع یعنی ۳۷۳ را تاریخ ولادت شمرده است باین اشکال برمی خورد که بنا بنوشته خود شیخ الرئيس در رساله شرح حال و تصدیق تمام مورخین ابن سینا وقتی معالج نوح بن منصور شده و درپاداش این معالجه بکتابخانه نفیس سامانیان وارد شده است و نیز معلوم است که نوح بن منصور در سال ۳۸۷ هجری مرده است بنا براین اگر ولادت ابن سینا در ۳۷۳ باشد و فرض کنیم که فقط چند ماهی پیش از وفات

نوح بخدمت او رسیده باشد لازم میآید که ابوعلی سینا در سن سیزده - سالگی طبیب معالج او شده باشد و این بسیار بهید بنظر میآید هر چند بر طبق نص بیان خود شیخ معالجه نوح قبل از سن هیجده سالگی بوده - است نظر باین محظور نویسندگان نامه دانشوران شجس یعنی ۳۶۳ را اختیار کرده اند تا سن ابن سینا در موقع معالجه تقریباً ۲۳ باشد و بعید بنظر نیاید که پادشاهی معالجه خود را بطفل سیزده ساله ای وا گذار کند بهمین جهت نویسندگان نامه دانشوران تولد او را در زمان سلطنت منصور بن عبدالملک (۳۶۶ - ۳۵۰) گرفته اند زیرا نوح بن منصور در ۳۶۶ بسلطنت رسیده است غافل از اینکه این فرض مخالف نص صریح ابن سینا است که میگوید پدرم در زمان نوح بن منصور از بلخ به بخارا آمده از طرف او بقریه خرمیثن مأمور شده و در آنجا ستاره را ازدواج کرده و از آن مزاجت شیخ بدنیا آمده است بر فرض که این ازدواج در همان سال اول سلطنت نوح که ۳۶۶ است واقع شده باشد تولد ابوعلی سینا قبل از ۳۶۷ نمی تواند بود .

پس اصح این سه قول همان قول ابن خلکان یعنی ۳۷۰ است و بنا بر آن معالجه نوح بدست شیخ تقریباً در سن شانزده سالگی انجام یافته است علی ای حال تولد شیخ بین ۳۶۷ و ۳۷۰ باید باشد یعنی زودتر از ۳۶۷ ممکن نیست و دیرتر از ۳۷۰ مستبعد است .

تا سن پنج سالگی در آن قریه نشو و نما یافته بعد پدرش با زن و دو فرزند که شیخ رئیس و برادر کوچکترش محمود باشند به بخارا مراجعت نموده است تمام اشخاصی که شرح حال ابوعلی سینا را ضبط

کرده اند متفقند بر اینکه از صغرسن آثار هوش فوق العاده از او ظاهر و آشکار بوده است.

عبدالله پدر ابوعلی سینا و برادرش از طائفه اسمعیلیه بوده اند. ابوعلی سینا در نزد معلمینی که پدر انتخاب نموده مشغول تعلم شده در ده سالگی قرآن و اصول دین و اصول علم ادب را که نحو و صرف و معانی بیان است میدانسته یکنفر بقال بخارائی باو علم حساب آموخته است در نزد محمود مساح بفنون ریاضی آشنا شده و در خدمت اسمعیل زاهد فقه آموخته است تا آنکه ابو عبدالله ناتلی (ناتله قریه ایست که حالا معروف به نیتل است از توابع کجور مازندران) که در فن ایساغوجی (منطق فروریوس سوری) احاطه کامل داشته به بخارا میرسد زیرا در آن عهد مرسوم بوده که مدرسین و فضلائسی باطراف سفر میکردند و در طی مسافرت در بعضی بلاد مدتی توقف نموده مدرسی ترتیب میدادند و چندی تدریس میکردند یکی از آن مدرسین و فضلاهی سیار ابو عبدالله ناتلی است که به بخارا وارد میشود شیخ الرئیس ابوعلی سینا نزد او ایساغوجی تحصیل نموده است بقول خود شیخ ظواهر منطق را نزد او خوانده ولی ناتلی بدقائق فن احاطه نداشته است پس از تکمیل منطق به کتاب اقلیدس و متوسطات و مجسطی پرداخته امادر خلال این احوال ابو عبدالله ناتلی بگرگانج که از بلاد خوارزم بوده است مسافرت نمود و شیخ الرئیس بدون استاد ماند و مدتی بدون معلم در تحصیل و تکمیل خویش کوشید تا آنکه بعلم طب رغبت حاصل نموده نزد ابو منصور حسن بن نوح القمیری به آموختن طب پرداخت و بطوریکه در رساله شرح حال میگوید طب از علوم مشکله نبود و چیزی نگذشت که مرضی را معالجه و مداوا

مینمود و در این وقت شانزده سال یش نداشته است بتصریح خودش در سن هیجده سالگی دوره تلمذش بانها رسیده است میگوید بقدر طاقت انسانی علوم واقف شدم و هرچه امروز میدانم همان است که آنروز آموخته ام چیزی زیاد نشده جز آنکه حالا نضج گرفته است .

پس از این مرحله بمطالعه کتب مابعد الطبیعه پرداخته است (مقصود متافیزیک است که قدما « علم اعلی » و « علم کلی » و « فلسفه اولی » و « علم ماقبل الطبیعه » و « علم مابعد الطبیعه » مینامیده اند) . بقول خودش چهل بار کتاب مابعد الطبیعه ارسطو را خوانده بود بطوریکه عبارت آنرا از حفظ میدانست اما آنرا بدرستی و خوبی نمی فهمید بالاخره مایوس شد و چنان پنداشت که راهی برای فهم آن کتاب نیست تا آنکه تصادفاً کتابی از کتب معلم ثانی ابونصر فارابی موسوم به « اغراض کتاب مابعد الطبیعه » بدستش افتاد و بکمک آن کتاب قادر بفهم حکمت اعلی گردید .

اولین یش آمدی که سبب شهرت و نجاح او شد این بود که در آن ایام امیر نوح بن منصور سامانی سخت مریض شد چون صیت فضائل ابوعلی سینا بگوشش رسیده بود او را جهت مداوا طلبید و بدست او معالجه شد در نتیجه این حسن معالجه ابوعلی مقرب درگاه و ملازم آستان امیر سامانی شد . بزرگترین استفاده ئی که ابوعلی سینا از تقرب بامیر حاصل نمود این بود که بر مخزن کتب آن پادشاه که کتابخانه معتبری بود دست یافت و بیشتر وقت خود را در کتابخانه صرف استفاضه مینمود بقول خودش در هیجده سالگی از همه این علوم فارغ شد قضا را پس از چندی آن کتابخانه سوخت و تهمت سوختن آن بابوعلی افتاد که بدگویان میگفتند ابوعلی بعد

از استفاده کامل از کتابخانه آن را بعد سوخته است تا آثار اولین از میان
برود و خود مبتکر جلوه کند.

بعد از مرگ پدرش عبدالله و مرگ امیرنوح بن منصور و زوال
سامانیان که انقراض دولت آنها در سال ۳۸۹ هجری مطابق با ماه دسامبر
۱۰۰۴ میلادی واقع شده و تسلط غزنویان بر بخارا ابوعلی بگرگانج مقر
خوارزمشاه هجرت فرموده در دربار خوارزمیان در عداد حکما و فلاسفه
و اطبای دربار در آمد. ابوالحسین سهلی وزیر خوارزمشاه علی بن مأمون که
از دوستان علم بود ماهانه ای برای معاش شیخ رئیس مقرر فرمود.
چندی نگذشت که سلطان محمود غزنوی بر خوارزم هم مسلط شد
و معروف است که ابو الفضل حسن بن میکال را مأمور کرد که نزد خوارزمشاه
رفته شیخ رئیس ابوعلی و جماعتی دیگر از علما و فضلا را بغزنین بدربار
سلطان محمود کوچ دهد.

قبل از وصول حسن بن میکال بگرگانج خوارزمشاه شیخ رئیس را
مستحضر نمود چون ابوعلی میل بر رفتن بغزنین و در بار محمود غزنوی
نداشت باتفاق ابوسهل مسیحی طبیب که او هم میل بر رفتن بغزنین نبود
بطور مخفی مهاجرت نمود یعنی هردو بعزم گرگان و ری و برادر نهادند
ابوسهل در راه از رنج سفر و فرط تشنگی هلاک شد و شیخ رئیس با
زحمات بسیار بایبورد رسیده از آنجا به نسا رفت.

غالب نویسندگان نوشته اند که دلیل امتناع شیخ رئیس از حضور
در دربار محمود این است که او معروف بتشیع بوده و از ملازمت آستان
سنی متعصب غنودی چون محمود غزنوی بیمناک بوده است :

خلاصه قدر مسلم اینست که شیخ رئیس از نسا که یکی از بلاد

ترکستان بوده بایبورد واز آنجا بطوس و سمنقان و جا جرم رفته بعد عازم گرگان شد میگویند که از طوس به نیشابور رفت و چندی در نیشابور متوقف شد چون محمود غزنوی در جستجوی شیخ رئیس بود و بهمه جا سپرده بودند که او را دستگیر نمایند و این اخبار در نیشابور شهرت یافت بوعلی روی بگرگان نهاد و در گرگان برای کسب معاش بطبابت مشغول شد.

غالب ترجمه نویسان بوعلی مفصلا و مشروحا نوشته اند که در گرگان خواهر زاد قابوس مبتلی بمالیخولیا بوده و همه از معالجه او عاجز مانده بودند چون شیخ رئیس را برای معالجه طلبیدند او بواسطه مشاهده عوارض نفسانی پی بعلمت مرض برده چنان تشخیص داد که آنجوان مبتلی بمالیخولیای عشق است در طی يك سلسله سؤالات از مریض و مطالعات و معایناتی که بسیار مشابه با طریقه تحلیل نفسی فروید است بالاخره گفت که این پسر در فلان محله و فلان ختنه ^{خان} بر فلان دختر عاشق است و دواى او وصل بمعشوقه است و نیز ترجمه نویسان نوشته اند که بعد از شورش مردم بر قابوس و حبس و قتل او ابوعلی سینا بدستان رفت و چندی بعد مراجعت نمود اما بنا بر آنچه که در رساله ای که شیخ رئیس ابوعلی سینا در ترجمه حال خود نوشته و شاگرد او ابو عبیدالله عبد الواحد جوزجانی روایت کرده و مشاهدات خود را هم بر آن افزوده مذکور است اصلا شیخ رئیس قابوس را ندیده یعنی قبل از ورود او بگرگان مردم گرگان بر قابوس شوریده او را محبوس ساخته اند.

در گرگان ابو عبید جوزجانی موسوم بعبد الواحد شاگرد و صاحب ابوعلی سینا شد و از این تاریخ ببعد تا آخر عمر حکیم در هر حال و در همه جا با او بود و او را وی معتمد حیات شیخ رئیس است باضافه بسیاری

از کتب و رسائل شیخ را او جمع و ضبط نموده است جوز جانی مدت بیست و پنج سال مصاحب و خادم و شاگرد ابو علی سینا بوده است.

در گرگان ابو محمد شیرازی خانه برای شیخ رئیس خریده او را وادار کرد که مدرسی ترتیب بدهد شیخ پس از آنکه مدتی در گرگان تدریس نموده کتبی تصنیف نمود و ضمناً طبابت هم مینمود عازم ری شد. در آن زمان مجدالدوله پسر فخرالدوله دیلمی و ملکه مادرش در ری حکومت داشتند مجدالدوله مرض مالیخولیائی داشت که بوعلی او را معالجه کرد و در ری کتاب « معاد » را برای او نوشت بعد رو بقزوین نهاده از آنجا بهمدان رفت. در اینوقت شمس الدوله پسر فخر الدوله دیلمی برادر مجدالدوله در همدان امارت داشت و مبتلی بمرض قولنج بود چون شیخ رئیس بهمدان رسید شمس الدوله از او استعلاج نمود و پس از آنکه شیخ چهل شبانه روز در بالین او ماند بهبودی یافت بعد از این معالجه شیخ رئیس در عداد ملازمین حضور و ندما در آمد و چندی بعد برتبه وزارت رسید طولی نکشید که یکدسته سربازان کرد و ترک بعثت عقب افتادن حقوق شورش نموده چون شیخ رئیس را مسئول میشمردند بخانه او ریخته هر چه داشت بردند شمس الدوله برای خواباندن فتنه او را از وزارت معزول کرده خانه نشین کرد و شیخ مدت چهل روز در خانه یکی از دوستان خود متواری بود. چندی بعد دو باره شمس الدوله بمرض قولنج گرفتار شد و چون شیخ رئیس او را معالجه نمود از گذشته معذرت طلبیده بار دوم او را وزیر خود ساخت.

دو وزارت بوعلی سینا مابین سنه ۴۰۵ و ۴۱۲ هجری بوده است چندی بدین منوال بگذشت تا آنکه شمس الدوله در مسافرنی که

شیخ رئیس با او نبود بمرد و پسر او سماء الدوله بسلطنت رسید و تاج الملك سمت وزارت او را پیدا کرد. شیخ رئیس منزوی شده بخانه ابو- غالب عطار رفت و نهانی با علاء الدوله ابو جعفر بن کا کویه امیر اصفهان بمکاتبه پرداخت چون سماء الدوله از این مکاتبه مطلع شد سخت بغضب درآمده شیخ رئیس را بند نموده بقلعه بردان فرستاده در آنجا حبس نمود چهار ماه در آنجا محبوس بود و در آن حبس است که قصیده ای فرمود که یکی از ابیات آن اینست :

« دخولی بالیقین کما تراه و کل الشک فی امر الخروج »

بعد مورد عفو سماء الدوله شده آزاد شد و بهمدان مراجعت نموده منزوی شد و وقت خود را به تصنیف و افاضه میگذرانید تا آنکه از اقامت در همدان ملول شده متنکراً در زی درویش با برادر خود محمود و ابو عبیدالله جوزجانی و دو غلام باصفهان رفت در اصفهان مورد اعزاز و اکرام علاء الدوله شده از مقربان درگاه بود بعضی از کتب خود را بنام او نوشته بقیه عمر را در خدمت او بپایان رسانیده است .

نوشته اند که وقتی علاء الدوله بر شیخ رئیس خشم گرفت آن حکیم بزرگ از ترس بری فرار نمود و چون بار دیگر مورد مرحمت واقع شد باصفهان احضار شد .

شیخ رئیس در بحبوحه مطالعه و تحصیل و مکاتبه و تصنیف و افاضات علمی و تقلد مشاغل دولتی دست از خوشگذرانی و شهوت رانی برنمیداشت و نوشته اند که بواسطه انهماک در ملذات و بسیاری کار مبتلی بسوء هضم وضعف قوی و قولنج گردیده بتدریج ناتوان میشد تا آنکه علاء الدوله عزیمت همدان نمود شیخ رئیس با همان حال نقاهت ملازم او شد در

طی این مسافرت قولنج و سایر امراض که اندکی بهتر شده بود عود نمود و روز بروز اشتداد یافت تا آنکه در همدان در روز جمعه اول رمضان ۴۲۷ هجری مطابق باژون ۱۰۳۷ میلادی بقول معروف و بقول قاضی نورالله شوشتری و جمعی دیگر از ارباب سیر در ۴۲۸ هجری مرد و در همدان در جانب جنوبی شهر مدفون گردید.

دوفرد معروفی است که از آن سال تولد و او ان تکامل و تاریخ وفات او را معلوم میدارند:

حجة الحق ابو علی سینا در شجع (۳۷۳) آمد از عدم بوجود در شصا (۳۹۱) کسب کرد کل علوم در تکز (۴۲۷) گفت این جهان بدرود باین خساب پنجاه و چهار سال زندگی کرده ولی صاحب جیب السیر میگوید که عمر شیخ الرئيس شصت و سه سال و هفت ماه شمسی بوده. اختلاف در تاریخ وفات و سنین عمر شیخ هم تابع اختلاف در سال ولادت اوست تحقیق در این مورد نیز تابع همان تحقیقی است که در مورد سال ولادت او بعمل آمد.

گذشته از مدارك و منابع تاریخی مقداری هم افسانه راجع بشیخ از قدیم در میان مردم رایج بوده است که البته لازمه شهرت ابن سینا و نوعاً لازمه شهرت هر مرد بزرگی است. از هوش و اعمال خارق العاده او حکایتها نقل کرده اند از قبیل یاد آوردن طفولیت خود در زیر غربال و قصه بجادو گرفتن موشهای شهر حلب که مستشرق واز (۱) از يك کتاب ترکی نقل کرده (۲) و قصه آشنائی شیخ با بهمن یار و قصه شنیدن صدای يتك مسگران کاشان که در اصفهان مزاحم مطالعه و استراحت او میشد.

راست است که هوش فطری ابن سینا فوق العاده بوده و او کسی است که در هیجده سالگی تمام مایه علمی خود را اندوخته و از تحصیل فارغ شده است چنانکه خود در رساله شرح حال تصریح و در کتاب دانش نامه اشاره میکند آنجا که از تندی حدس صحبت نموده میگوید: « شاید کسی بود نادر که چون بخواهد بی معلم اندر یکساعت از اوائل علوم بترتیب علوم حدسی تا آخر برسد از نیک پیوندی وی بعقل فعال تا او را خود هیچ نباید اندیشه کردن و چنین پندارد که از جایی اندر دل وی همی افکنند بلکه حق خود این بود و این کس باید که اصل تعلیم مردمی از وی بود و این عجب نباید داشتن که ما کسی دیدیم که ورا این منزلت نبود و چیزها با اندیشه و برنج آموختی ولیکن بقوت حدس از رنج بسیار مستغنی بود و حدس وی در بیشتر چیزها موافق آن بودی که اندر کتابهاست پس ورا به بسیار خواندن کتابها رنج نایستی بردن و این کس را بهر ده سالگی تا نوزده سالگی علوم حکمت از منطق و طبیعیات و الهیات و هندسه و حساب و هیئت و موسیقی و علم طب و بسیار علم- های غامض معلوم شد چنانکه دیگری چون خویشتن ندید پس از آن سپس سالها بماند و چیزی بیشتر نیفزود و دانند که هریکی از این علمها سالها خواهد بآموختن »

تصور میکنم واضح باشد که مقصود از شخص مزبور خود ابوعلی سیناست و او در اینجا نقد حال خود را بیان میکند:

ابن سینا علاوه بر هوش ذاتی محیط تربیت مساعدی نیز داشته است اولاً پدری علاقه مند بتحصیل و تکمیل فرزند خود ثانیاً اقامت ابن- سینا در شهری مثل بخارا که پایتخت سلاطین بزرگ و دانش دوست سامانی

بوده این شهر که بعدها بواسطه سلطنت موقتی خانان ترك جزو تركستان بشمار رفته است در حقیقت يكوقتى كانون فرهنگ ایران بوده و نویسندگان و علما و شعرای بزرگ فارسی زبان از قبیل رودکی جیهانی بلعمی و خود ابوعلی سینا در آنجا ظهور کرده و نشو و نما یافته اند؛ کتابخانه عظیم سلطنتی که در زمان ابن سینا در آنجا بوده است یکی از وسائل عمده در پرورش استعداد فیلسوف ما بوده است چنانکه در شرح حال او میخوانیم .

یکی دو قصه نیز هست که نظامی عروضی در چهارمقاله آورده است یکی تعقیب محمود غزنوی از ابوعلی و تهیه شکل هائی از او بتوسط بو- نصر عراق و فرستادن آنها باطراف و قضیه منجمی و طالع بینی شیخ برای بوسهل مسیحی و بالاخره حکایت معالجه خواهرزاده مریض قابوس که تفصیلاً همه شنیده ایم .

نمیدانم باین حکایات میتوانیم اعتبار تاریخی بدهیم یا باید در ردیف افسانه ها بگذاریم .

از روی قرائن و امارات افسانه بودن آنها قویاً احتمال میرود زیرا در موضوع فرار ابوعلی سینا از محمود نظامی عروضی میگوید که در موقع فرار ابوعلی و ابوسهل مسیحی ابوریحان بیرونی و چند تن از فضلاء دیگر همراه حسین بن میکال بغزنه رفته و بمحمود پیوستند در صورتیکه از نوشته های ابوریحان (۱) که بیهقی در آخر تاریخ مسعودی نقل کرده است چنان برمیآید که ابوریحان تا آخر دولت مأمونیان خوارزم در دربار آنها بوده و در تمام وقایع ابوالعباس و شورش امرا و

۱ - یکی از مولفات ابوریحان بیرونی موسوم به « مشاهیر خوارزم » که بد بختانه گویا بکلی از میان رفته است (تاریخ بیهقی چاپ طهران ص ۴۰۷ - ۴۰۰)

قتل ابوالعباس حاضر و ناظر بوده و فقط پس از استیلای محمود بر خوارزم در سنه چهارصد و هشت (۴۰۸) است که در مصاحبت محمود بغزنه رفته است بنا بر این احتمال قوی می رود که اصل حکایات نظامی راجع بفرار ابوعلی و دیگران بدون اساس می باشد (۱)

باضافه بعید بنظر می رسد که ابوعلی سینا با آنکه در آن اوقات در پی جاه و نام و تقرب بملوک و بقول خود در پی مشتری میگشته است از اجابت دعوت پادشاه بزرگی چون محمود که در آنوقت دربارش بزرگترین دربار ایران و محط رحال غالب فضلا و علمای عصر بوده است امتناع ورزد و با آن مشقت و زحمت متوجه خدمت قابوس شود و بعد در حال ناکامی بگوید:

« لما عظمت فلیس مصر واسعی لما غلا ثمنی عدمت المشتري »
خود این شعر تقریباً می رساند که شیخ در دربار خوارزم مشتری که دلخواه او باشد پیدا نکرده بوده است.

و اما قصه معالجه خواهرزاده قابوس از عبارت خود شیخ در رساله شرح حال بر نمی آید که شیخ اصلاً بقابوس رسیده باشد بلکه شاید خلاف آن مستفاد میشود زیرا میگوید: « ثم دعت الضرورة الى الانتقال الى نسا و منها الى باورد و منها الى طوس و منها الى سمنقان و منها الى

۱ - رجوع شود بجواشی چهار مقاله عروضی سمر قندی صفحه ۲۴۲ و مقدمه ترجمه « الآثار الباقیه ابوریحان بیرونی » بانگلیسی بقلم دکتر ساخائو فتح خوارزم محمود در سنه ۴۰۸ است که عنصری قصیده معروف خود را که مطلعش این است بآن مناسبت انشاء نموده :

« چنین نماید شمیر خسروان آثار چنین کنند بزرگان جو کرد باید کار به تیغ شاه نگر نامه گذشته مخوان که راست گوی تراز نامه تیغ اوبسیار »

جاجرم رأس حد خراسان و منها الى جرجان و كل (وكان) قصدي الامير قابوس فانفق في اثناء هذا اخذ قابوس وجسه في بعض القلاع و موته هناك ثم مضيت الى دهستان « پس در اثناء این مسافرت قابوس بحبس افتاده و در زندان مرده است .
بهر حال بنده فعلا نمیخواهم وارد این بحث شوم زیرا بیشتر مقصود بنده از این مقاله شرح حال سطحی شیخ و بحث تاریخی نیست غرض بحث و نقد در باب ارزش علمی شیخ است .

یعنی فعلا میخواهیم بدانیم ابن سینا چکاره بوده و چه کرده است ؟
این نابغه بزرگ از نظر مفاخر علمی ایران خصوصا و دنیا عموما چه اهمیتی دارد و عبارت دیگر در تاریخ ترقی فکر بشری چه موقعیتی احراز میکند .

این موضوع بعقیده بنده و البته بعقیده آقایان نیز موضوع بسیار مهمی است که با وجود اهمیت خود تا کنون مورد توجه اهل بحث لاقل در ایران واقع نشده است ده قرن است که ابن سینا را همه می شناسند و جزئیات زندگانی او را مانند پهلوانان افسانه ای ضبط میکنند ولی درباره ارزش علمی او چیزی نگفته اند یا لاقل بما نرسیده است .
در اروپا نیز با آنکه شهرت ابن سینا بسیار زود شروع شده معینا اولین دفعه ای که درباره مقام علمی او تحقیق نسبتا جامعی شده است در همین ایام اخیر است که بارون کارادوو کتابی مستقل بنام ابن سینا طبع کرده است . در این کتاب مؤلف محترم پس از تمهید مقدمه مفیدی مشتمل بر چند فصل راجع بالهیات قرآن عقائد معتزله مترجمین

فلسفه حکما و مقاله نویسان (آنسیکلوپیدیست ها) (۱) بذکر شرح حال و آثار شیخ پرداخته سپس فلسفه او را هم قسم بقسم منطق طبیعی علم النفس ماوراء الطبیعه تصوف و عرفان همه را ملاحظه میکند مأخذ مؤلف در این باب کتاب نجات است که بعقیده او بهترین تألیفات شیخ است و بندرت بکتاب اشارات مراجعه میکند بعلاوه بیشتر اهتمام مؤلف متوجه آرائی است که بنظر خود او مهمتر بوده است از قبیل نظریه تناهی ابعاد اتحاد عاقل و معقول و امثال آنها و بهمین جهت در غالب موارد باختصار پرداخته است مؤلف کتاب بنا باظهار خود بیشتر قیافه یک مورخ فلسفه را بخود گرفته است نه وضع یک فیلسوف این است که این کتاب از جهت ارزش علمی بیای کتابی که رنان در باب ابن رشد اندلسی نوشته است نمیرسد معینا مساعی بارون کارادو و بسیار در خور تقدیر و تمجید است و دانشمند مزبور با این تألیف خود در حقیقت جاده را برای اهل بحث باز کرده و منت بزرگی بر علم و تاریخ فلسفه گذاشته است و البته اگر کسی وسائل کار را جمع داشته باشد از قبیل وقت و اطلاعات و قریحه نقد و بحث و کتب شیخ را بیشتر و بهتر نگاه کند ممکن است نتایج بهتری بدست بیاید بنده چون واجد شرایط مزبور نیستم داعیه ای در این باب ندارم فقط منظور بنده از این مقاله بهانه ای است که بار دیگر از ابن سینا صحبتی در میان آمده باشد و خاطر محترم آقایان را باین موضوع مهم متوجه کرده باشم تا مگر از آقایان محترم یاسایر فضلاء کشور هر کس اسباب این کار را جمع دارد برای خدمت

۱ - اروپائیان این طبقه از نویسندگان را آنسیکلوپیدیست نامیده اند بمناسبت اینکه اینها در تمام فنون رساله های جداگانه بعنوان مقالات تألیف کرده اند لذا علما آنها را مقاله نویسان می نامیم .

بعلم وبمفاخر کشور خود و بلکه مفاخر دنیا باین بحث اقدام کند هیچ استبعاد ندارد که در این عصر کاری که در طی ده قرن انجام نگرفته است انجام بگیرد زیرا نظایر این قبیل کارهایی که مدتها جزء آرزوها و آمال بوده است در این عصر صورت گرفته است .

این نکته هم ناگفته نماند که مقصود از داشتن اطلاعات کافی که بنده از شروط ورود این بحث شعرده ام این است که بحث کننده از یکطرف باید کاملاً با فلسفه شرقی و مخصوصاً با فلسفه ابن سینا آشنا باشد یعنی کتب او را بدقت خوانده و فهمیده باشد و از طرف دیگر بوسیله دانستن زبانهای خارجی باسیر حکمت در اروپا بخوبی مربوط باشد و هر مطلبی را از مآخذ اصلی خود بگیرد تا جائیکه بنده اطلاع دارم دانشمند معظم جناب آقای محمد علی فروغی دارای هر دو شرط هستند و خوشبختانه در يك قسمت از فلسفه ابن سینا فعال کار میکنند باید از ایشان متشکر بود و انتظار داشت که سایر آقایانی هم که واجد این شرایط هستند هر کدام در قسمتی از مباحث این فیلسوف بزرگ کار کنند و وظیفه خود را نسبت باحبای مفاخر این کشور انجام دهند .

ملاحظه فرمائید که در اروپا برای بحث و تحقیق در خصوص بزرگان خود و همچنین راجع بتمام بزرگان علم چه قدر وقت و مال صرف میکنند یکی از نمونه های این فداکاریها کتابی است که رنان راجع بابن رشد نوشته این کتاب در چهار صد و هشتاد صفحه است که شاید بقدر عشرآن راجع بفیلسوف مزبور اطلاعات نداشته باشیم آقایانی که آن کتاب را مطالعه فرموده اند میدانند که مؤلف آن چه قدر زحمت کشیده و چه قدر تتبع و تحقیق بکار برده است غرض این است که راجع بابن سینا هم چنین کتابی لازم است .

چون اسم رنان و کتاب او راجع باین رشد در میان آمد و بنده هم در تهیه این مقاله استفاده های گرانبها از او کرده ام لازم میدانم بنام حق شناسی مختصری از کار بزرگ او ذکر کنم.

بدون تردید ارنست رنان یکی از بزرگترین محققین فلسفه اسلامی و مطلعین بر مبانی فکر شرقی است علاوه بر دانستن زبانهای یونانی و لاتینی و اطلاع از متون اصلی حکمای یونان در زبان عبری و عربی مهارت کامل داشته و برای نوشتن این کتاب که فقط راجع باین رشد اندلسی است اولاً یکدوره کامل تاریخ فلسفه اسلام را با تحقیق و تدقیق از نظر گذرانده ثانیاً تمام تألیفات ابن رشد را چه در زبان عربی و چه ترجمه های عبری همه را بدقت مطالعه کرده ثالثاً آنچه از کتب مورخین اسلامی مربوط بموضوع ابن رشد در دسترس داشته مطالعه کرده و حتی عین عبارات آنها را بخط عربی نقل کرده است این کتاب دارای دو قسمت است :

قسمت اول دارای دو فصل یکی شرح حال و شرح کار ابن رشد با مقدمه ای راجع بتاریخ فلسفه اسلام فصل دوم در بیان عقیده ابن رشد. قسمت دوم کتاب دارای بحث مخصوصی است راجع بفلسفه ابن رشد که باصطلاح فرنگی «Averroisme» نامیده میشود. این قسمت مشتمل بر چند فصل است :

فصل اول راجع بنفوذ فلسفه ابن رشد در یهود.

فصل دوم در خصوص نفوذ این فلسفه در مدرسیون قرون وسطی.

فصل سوم ورود این فلسفه در مکتب فلسفی پادو

خاتمه کتاب مشتمل بر نقل عبارات مؤلفین شرعی و غربی است مربوط

باین رشد بهر حال کتاب مهمی است که واقعاً از شاهکارهای تاریخ فلسفه

محسوب میشود.

در نقد ابن سینا باید چند قسمت مختلف را در نظر گرفت زیرا
ابن سینا جنبه های مختلف دارد:

جنبه طب

جنبه فلسفه

جنبه ادب

باین ملاحظه است که ابن سینا را هم در تاریخ طب و هم در تاریخ
فلسفه و هم در تاریخ ادبی نام میبرند

معلوم است که جنبه طب و فلسفه ابن سینا بر جنبه ادبی او همیشه
راجح بوده است و حیثیت و شهرت اصلی ابن سینا از آن دو جنبه است.
و نیز معلوم است که شهرت ابن سینا در اروپا در ابتدا بیشتر بطب
بوده است و در شرق بیشتر بفلسفه بعلتی که بعد در محل خود عرض
خواهم کرد.

طب ابن سینا

از ازل ظهور فلسفه در اسلام بسیاری از فلاسفه با علم طب آشنا بوده اند یا بواسطه آنکه طب را از فروع فلسفه می‌شمردند بمعنی وسیع فلسفه که «الحکمة هو العلم بحقائق الاشياء» یا بواسطه آنکه طب را وسیله معاش خود قرار میدادند زیرا فلسفه بتنهائی معاش فیلسوف را تأمین نمیکرد. ثابت ابن قره یعقوب گندی حنین بن اسحق محمد بن زکریای رازی هم فیلسوف بوده اند و هم طبیب.

ابن سینا نیز بطوریکه خود تصریح نموده از همان اوائل بتحصیل طب رغبت کرده و در سن شانزده سالگی بطبابت و تدریس اشتغال داشته ولی از فحوای بیاناتش بر میآید که ^{احتمام} عمده شیخ همیشه مصروف فلسفه بوده و از طب فقط وسیله ای میخواست است برای تقرب بدربارهای سلاطین و رسیدن بجاه و نامی که همیشه مطمح نظرش بوده است در حقیقت شیخ پایه معاش خود را بر روی تقلد اعمال و مناصب دیوانی میخواست است بهمین جهت می بینیم در اولین فرصتی که یافته است یعنی راز فوت پدر حرفه طبابت را ترك کرده و بخدمات دولتی وارد شده است و تا آخر عمر هم با این زندگانی در گیر و دار بوده و در پی منصب و جاه از درباری بدرباری میرفته است.

ولی مسلماً ابوعلی سینا جاه و نام را برای علم میخواست است بدلیل آنکه می بینیم ابن سینا تمام فرصت های بازیافتی خود را در همه حال صرف علم کرده و با فعالیت عجیبی از این دقایق شمرده استفاده نموده است

بطوریکه بیشتر از صد کتاب در همان اوقات تألیف کرده است البته شوق و رغبت شدید بعلم بوده است که در این وقت کم این همه کار بزرگ انجام داده است بعلاوه شیخ دردیاچه دانش نامه علائی آنجا که نعمت های مخدوم رامیشمارد توفیق اشتغال بعلم را که در نتیجه ایمنی و بزرگی برای او حاصل شده است تصریح میکند و میگوید: «یافته ام اندر خدمت وی همه کامهای خویشتن از ایمنی و بزرگی و شکوه و کفایت و پرداختن بعلم» از این عبارت معلوم میشود که پرداختن بعلم همیشه جزء اعمال ابن سینا بوده است.

و شاید در آن عصر تقرب بملوک و امرا برای یکنفر فیلسوف تنها وسیله تأمین حیات و امرار معاش بوده است زیرا در آن عصر حیات فلسفه را دو دشمن بزرگ همیشه در تحت تهدید داشت: فقها و صوفیه.

دسته اول فلسفه را کفر و فیلسوف را کافر میدانستند و دسته دوم بنام حلق و جهالت تعبیر میکردند و با قدرتی که هر دو دسته در جامعه آنروز داشتند که یکی بنام انتساب بشرع مردم متعبد را فرمان میداد و دیگری بعنوان زهد و تجرد و ادعای وصول بحقیقت دین دلها را بخود جذب کرده بود البته با چنین اوضاع برای یکنفر فیلسوف که متاعش در هیچ يك از این دو بازار خریداری نداشت و از این در مانده و از آن در رانده شده بود جز تقرب بملوک راه دیگری وجود نداشت.

بالجمله در اثر اشتغال بسایر امور مخصوصاً بدرس و بحث فلسفه طب ابن سینا در همان حدود نظریات علمی محدود مانده و از مزیت تجربه که لازمه عمل متمادی و مخصوص پیشه وران این فن است غالباً خالی است کتاب قانون با همه فضیلتی که از حیث ترتیب و تدوین نظریات دارد از جنبه عملی ناقص است.

جوز جانی عذرا این نقص را چنین میگوید که شیخ در ضمن معالجاتی که کرده بود تجاربی اندوخته بود و میخواست در قانون بگنجاند ولی یاد داشتها گم شد و از میان رفت (۱) با همه شهرتی که ابن سینا در اروپا بعنوان طب داشته بطوریکه نام تمام اطباء بزرگ اسلام از قبیل محمد زکریا و علی بن عباس مجوسی و ابن رشد راتحت الشعاع قرار داده است معهذا در مقام مقایسه نمی توان ابن سینا را در طب بر محمد بن زکریا ترجیح داد. رازی بتمام معنی کلمه طبیب بوده و علم و عمل طب را تا آخر عمر حرفه منحصر بفرد و میدان کار خود قرار داده بوده تا آنجا که می گویند بیمارستان ری را با وجود فقر و تهیدستی خود تأسیس نمود و شاید جماعتی در این امر خیر باو کمک هائی ننموده باشند (۲)

در مدتی که ریاست مریضخانه های بغداد و جندی شاپور و ری را داشته تجارب و امتحانات زیاد کرده است باین جهت است که رازی را « مجرب » (۳) لقب داده اند و حتی از خود رازی نقل میکنند که گفته است تجربه بهتر از علم طب است (۴)

۱- کتشافات مهم لابوراتواری باو منسوب میدارند از قبیل اکتشاف الکل و اسید سولفوریک و غیرهما .

ابن الندیم میگوید (۵): رازی در مطب خود می نشست زیر دست او شاگردانش و زیر دست آنها شاگردان آنها و بعد از آنها يك دسته

۱ - اخبار الحکمای قفطی صفحه ۲۷۶ چاپ مصر و رساله شرح حال مقدمه منطق المشرقیین

۲- Vies des Savants illustres par & Figuiet P. 47

۳- Experimentateur

۴- Figuiet P. 47

۵- الفهرست لابن الندیم صفحه ۴۱۶ چاپ مصر

از شاگردان دیگر می نشستند چون مریضی وارد میشد باید با اولین کسی که ملاقات میکرد حال خود را تقریر کند اگر او بتشخیص نمیرسید باید بدسته دیگری مریض را احاله دهد اگر این دسته هم از تشخیص عاجز میشدند بدسته بالاتر رجوع میکردند تا وقتی که بالاخره باستاد میرسید و استاد شخصاً مریض را معاینه و در آن موضوع وارد صحبت میشد.

میگویند رازی دویست و بیست و شش جلد کتاب نوشته که غالباً در طب و شیمی بوده (۱) از جمله کتاب حاوی است که نظراً و عملاً کتاب بسیار مهمی بوده است و دانشمند رازی نتیجه تجارب خود را در آن کتاب ضبط کرده بوده است. این کتاب را ابن الندیم در دوازده قسمت دیده است (۲) ولی امروز متأسفانه بیش از نصف آن موجود نیست و بقیه از میان رفته است (۳).

بعقیده فرند (Freind) رازی زبان یونانی میدانسته و معلومات طبیبی و شیمیائی خود را از اصل کتب یونانی اخذ میکرده است (۴). مؤید این عقیده این است که ابن الندیم در جزو تألیفات رازی کتابی اسم میبرد بنام « کتاب فی استدراک ما بقی من کتب جالینوس مما لم ینذکره حنین » (۵) و نیز ابن الندیم میگوید رازی شعری داشته است بنام « قصیده فی العظة الیونانیة » (۶)

نظر باینکه در تألیفات مترجمین تألیفی باین اسم سابقه ندارد چنان

۱ - Figuiet P. 48

۲ - الفهرست لابن الندیم صفحه ۴۱۷ چاپ مصر

۳ - Broun Arabian medicine

۴ - Figuiet P, 48

۵ - الفهرست صفحه ۴۱۷ چاپ مصر

۶ - الفهرست صفحه ۴۱۹ چاپ مصر

حدس زده میشود که رازی یونانی میدانسته و این عظة یونانیه خود را از کتب یونانی گرفته است و همچنین استدراک بر حنین مستلزم داشتن ارتباط مستقیم است با اصل یونانی کتب جالینوس.

بر کتاب قانون ابوعلی سینا عیب میگیرند که در تعداد انواع خواص اجسام اکتفا کرده و برعکس در مبحث تشخیص امراض پیچیده و مبهم است. ابن زهر طبیب اندلسی کتاب قانون را در حکم کاغذ خالی میدانند ولی البته این حرف خالی از مبالغه و افراط نیست بسیاری از نقادان ابن عباس را در صناعت و عمل طب بر ابن سینا ترجیح میدهند (۱).

حاصل آنکه قانون کتابی است در طب که یکنفر فیلسوف منطقی تألیف کرده است نه یک طبیب آزموده مجرب ولی با همه اینها این کتاب تقریباً در مدت شش قرن یعنی از قرن دوازدهم تا اواسط قرن هفدهم میلادی در اروپا مرجع تمام محصلین طب بوده و بر سایر کتب تقدم داشته است و تا حدود سنه ۱۶۵۰ میلادی در دو دانشگاه لوون و مون پلیه تدریس میشده است و بهمین جهت ابن سینا هم در اروپا « رئیس و ملک اطبا » لقب یافته است.

متن عربی کتاب قانون در سال ۱۵۹۳ میلادی در شهر روم چاپ شده که یک نسخه آنرا نگارنده در طهران دیده ام.

ترجمه عبری این کتاب در سال ۱۴۹۱ میلادی در ناپل از بلاد ایتالیا بطبع رسیده است.

ترجمه لاتینی قانون تقریباً سی دفعه طبع شده که اساس این ترجمه ها ترجمه ژرار دو کرمون است (۲).

در قرن پانزدهم میلادی شرح بزرگی بر قانون نوشتند که هر چه از نظری و عملی در طب سراغ داشتند در آنجا گرد آوردند.

در اینجا بی مناسبت نیست متعرض این نکته بشویم که نویسندگان اروپائی از قرون وسطی یعنی از ابتدای آشنائی آنها با علوم و معارف مسلمین تا با امروز هر وقت ذکری از طب و طبابت ابوعلی سینا و علی بن عباس مجوسی و محمد بن زکریای رازی نموده اند طب آنها را بغلط « طب عرب » نامیده و حتی گاهی خود آنها را هم « طبیب عرب » گفته اند. در صورتیکه حقاً و انصافاً باید طب آنها را « طب ایرانی » نامید زیرا همه اساتید این طب ایرانی مسلم هستند ولی چون زبان علمی زمان آنها مخصوصاً زبان تصنیفات علمی زبان عرب بوده کتب خود را بزبان عربی نوشته اند همانطور که زبان علمی اروپا در ادوار گذشته زبان لاتین بوده و علما مصنفات خود را بزبان لاتین مینوشتند.

علت این همه اشتباه قانون چه بوده است ؟ فقط حسن ترتیب و مبنای علمی آن بوده است. پرفسور ادوارد برون میگوید (۱): « قانون بواسطه شکل دائرة المعارفی که دارد و بواسطه نظم و ترتیب منطقی و طرز بحث مجتهدانه اش اهمیت یافته و کتب رازی و علی بن عباس - المجوسی (۲) را با همه فضیلت آنها پس زده است » البته در قبال این

۱ - Arabian medicine

۲ - علی بن العباس المجوسی الاهوازی الارجانی المتوفی فی سنه ۳۸۴ از مشاهیر اطباء عصر خود و طبیب مخصوص عضد الدوله دیلمی که اگرچه اسم او علی است ولی کیش او مجوسی بوده است. کتاب معروف او در طب کتابی است بزبان عربی موسوم به « کامل الصناعة الطیبة المعروف بالملکی » متن عربی در لاهور و مصر و ترجمه لاتینی در ۱۴۹۲ مسیحی در ونیز و در ۱۵۲۳ در لیدن از بلاد هلند بطبع رسیده است (حواشی چهار مقاله صفحه ۲۳۴)

کتاب نفیس که سلیقه منطقی و بلاغت و حسن بیان شیخ آنرا بوجود آورده است کتاب حاوی رازی که به بی نظمی و بی ترتیبی معروف است تاب نیاورده است زیرا کتاب حاوی مجموعه یاد داشتهای متفرقی است که شاگردان رازی پس از استاد جمع و تدوین کرده اند (۱)

ابن رشد با همه شهرتش در اروپا نتوانست کلیات طب خود را با قانون ابوعلی سینا اقلا برابر کند.

اما اینکه اساس طب ابن سینا چیست معلوم است که طب ابن سینا مانند سایر اطبای آن عصر اساساً طب جالینوس و بقراط است با تطبیق به نظریات علمی که ارسطو در علوم طبیعی داشته است و نیز با استفاده هائی از طب هندی.

هنوز معلوم نیست که ابن سینا در قسمت های نظری طب چیزی از خود داشته است یا خیر زیرا تا بحال بحث تطبیقی کاملی در قانون نشده است. این موضوع را پروفیسور برون که خود نیز در طب دست داشت در اواخر عمر مطمئح نظر قرار داده بود ولی متأسفانه مجال نیافت. در سال گذشته آقای دکتر سوییران فرانسوی قسمت کتاب اول قانون را که معروف بکلیات است تلخیص و ترجمه کرده اند و با مقدمه شیرینی مشتمل بر زندگانی و آثار طبی ابن سینا و فهرست مختصری از مندرجات

۱ - کتاب الحاوی که آنرا « الجامع الحاضر للصناعة الطب نیز گویند اهم کتب رازی است ابن العمید وزیر رکن الدوله دیلمی بعد از وفات رازی مسودات آنرا در ری بدست آورده و بتوسط شاگردان رازی مرتب نمود نسخ متعدده از آن موجود است و ترجمه لاتینی آن در سنه ۱۴۸۶ میلادی در برشیا از بلاد ایتالیا و بعد از آن در سنه ۱۵۰۹ - ۱۵۴۲ مسیحی در ونیز بطبع رسیده است (حواشی چهار مقاله عروضی)

چهار کتاب دیگر قانون طبع کرده اند البته کاری است درخور تقدیر که ما هم از ایشان تشکر میکنیم .

قانون (۱) دارای پنج قسمت یا کتاب است :

اول - کلیات

دوم - ادویه مفرد

سوم - امراض مخصوصه اعضاء

چهارم - امراض عمومی بدن

پنجم - ادویه مرکبه در این قسمت است که ابوعلی سینا بعضی از تجارب خود را ذکر میکند .

شیخ الرئيس رساله ها و کتابهای دیگر نیز در طب نوشته است که ابن ابی اصیبعه و بروکلن (۲) در فهرست مؤلفات او نام میبرند و بعضی از آنها در کتابخانههای اروپا موجود است و ما در اینجا بعضی از آنها را ذکر میکنیم :

۱ - ادویه قلبیه که بنام « *médicamenta Cordialis* » به لاتینی ترجمه شده است و نسخ آن فراوان است از جمله نسخه ای در کتابخانه ملك موجود است

۲ - حواشی قانون

۳ - رساله قلبیه که نسخه ای از آن را در کتابخانه ملك دیده ام .

۴ - رساله در قولنج که نسخ آن فراوان است از جمله در کتاب -

۱ - نسخه بسیار نفیسی بخط محمود بن محمد بن محمود المالقی که تاریخ کتابت آن (ست مائه و ثمانین) ۶۸۰ است در کتابخانه ملك طهران موجود است

۲ - Brockelmann

خانه آستانه مشهد و کتابخانه دانشکده معقول و منقول و کتابخانه ملک موجود است .

۵ - تعالیق مسائل حنین

۶ - قوانین و معالجات طبیه

۷ - مسائل عدة طبیه

۸ - مختصری در نبض بزبان فارسی که نسخه هائی از آن در کتابخانههای آستانه مشهد و دانشکده معقول و منقول موجود است . ظاهراً بنام علاءالدوله تألیف نموده است .

۹ - مقالة فی تعرض رسالة الطیب که نسخه ای از آن در کتابخانه دانشکده معقول و منقول موجود است .

t
۱۰ - رساله سکنجین که بنام «Fractatus de syrupo Acetoso»

بلاتینی ترجمه شده است و نسخ متعددی از آن موجود است از جمله در کتابخانه ملک نسخه ای نگارنده دیده ام . (۱)

۱۱ - رساله کاسنی (الهندباء) که نسخ آن بسیار است از جمله در کتابخانه های ملک و کتابخانه آستانه مشهد .

۱۲ - الحزن و اسبابه

۱۳ - قصیده ای در طب که بنام «Canticum de medicina» بلاتینی ترجمه شده است .

۱۴ - رساله عشق که برای شاگرد خود ابو عبدالله الفقیه المعصومی

تألیف کرده است و نسخه خطی از آن در کتابخانه مجلس شورای ملی تحت نمره ۶۳۴ موجود است .

۱۵ - جواب سؤالات ابو الفرج طبیب همدانی

۱ - مقصود از کتابخانه ملک کتابخانه بسیار نفیس آقای حاجی حسین آقای ملک است

۱۶ - رسالة الشيخ الى الشيخ ابى الفرج الحكيم فى مسئلة طبيه

دارت بينهما که نسخه‌ای از آن را نگارنده در کتابخانه ملک دیده ام

۱۷ - مقاله‌ای جواب بشیخ ابوالفرج (نسخه ای در کتابخانه

ملک موجود است)

۱۸ - کتاب التدارك لانواع خطاء التدبير که هفت مقاله است و

برای ابوالحسین احمد بن محمد السهیلی (۱) وزیر علی بن مأمون خوارزمشاه

(جلوس سنه ۳۸۷) نگاشته است و میتوان گفت که ابوعلی سینا باین

کتاب فن مخصوصی در طب درست کرده است.

این کتاب در سنه ۱۳۰۵ هجری در تحت اسم « دفع المضار الکلیه

عن الابدان الانسانیة بتدارك انواع خطاء التدبير » در حاشیه کتاب « منافع

۱ - وزیر علی بن مأمون خوارزمشاه و برادرش ابوالعباس مأمون بن

مأمون خوارزمشاه بود و یکی از افاضل وزرا و بغایت هنر پرور و علم دوست

بود در سنه ۴۰۴ از خوف خوارزمشاه ابوالعباس از خوارزم مهاجرت نموده

بیگداد آمد و در آنجا توطن گزید و در سنه ۴۱۸ در سر من رأی وفات

یافت ابوعلی سینا در رساله‌ای که در ترجمه حال خود نوشته و ابوعلید روایت

کرده میگوید « ودعتنی الضرورة الى الارتحال عن بخارا والانتقال الى گرگانج

و کان ابوالحسن السهیلی المحب لهذه العلوم بها وزیراً و قدمت الى الامیر بها و هو

علی بن مأمون و ائبتوالی مشاهرة دارة بكفایة مثلی الخ » ابوعلی سینا بعضی

از تألیف خود را بنام او موشح نموده از جمله این کتاب و کتاب دیگری

موسوم به « کتاب قیام الارض فی وسط السماء » (حواشی چهار مقاله عروضی

صفحه ۲۴۴)

الاغذیه و دفع مضارها « از تألیفات محمد بن زکریای رازی در مطبعه بولاق مصر بطبع رسیده است .

۱۹ - مقاله حفظ الصحه که نسخه‌ای از آن در کتابخانه ملك طهران موجود است .

۲۰ - ارجوزه در طب علمی و عملی که در کتابخانه ملك نسخه‌ای موجود است .

۲۱ - رساله در فرق بین حرارت غریزی و غریبه که نسخه‌ای در کتابخانه ملك موجود است .

۲۲ - دستور طبی که نسخه‌ای در کتابخانه ملك طهران موجود است

ابن سینا بعنوان فیلسوف

ابن سینا همان قدر که در غرب بطب معروف بوده در شرق بفلسفه شهرت داشته است این شهرت در نتیجه مقام شامخ او در فلسفه و انعکاس تألیفات و آثار گرانبهای او است. بطوریکه در حقیقت بقای فلسفه ششانی بابقای تألیفات شیخ توأم شده یعنی اگر نوشته‌های این مرد بزرگ نمیبود ما امروز راهی یا لاقل راه روشنی برای تحصیل فلسفه ارسطو در شرق نداشتیم.

برای اثبات این ادعا لازم است وضع کتب فلسفی پیش از شیخ را در نظر بگیریم تا بتوانیم بفضیلت ابن سینا چنانکه باید پی ببریم. از موقع ظهور فلسفه در اسلام اشخاصی که در این راه کار کرده‌اند دو قسمند: مترجمین و مؤلفین.

مترجمین اشخاصی بوده‌اند که فن‌شان فقط ترجمه بوده و چیزی آنکه واسطه نقل فلسفه یونان باسلام بوده‌اند عنوان دیگری ندارند. ولی مؤلفین چون از خود نظر و تألیفات مخصوص داشته‌اند اسم فیلسوف در اسلام فقط بر آنها اطلاق میشود بعضی از آنها دارای هردو جنبه بوده‌اند از قبیل یعقوب کندی و ابونصر فارابی که هم مترجم محسوب میشوند و هم فیلسوف.

قفطی در اخبار الحکما نقله و مترجمین و متعلمین حکمت یونان را متفلسف مینامد و میگوید بهتر آن است که فقط طالب حقیقت را فیلسوف بگوئیم (۱)

ولی این نکته را باید در نظر داشت که معنای فیلسوف در مورد فلاسفه اسلام مطابق با اصطلاح یونانی نیست زیرا در یونان مقصود از فیلسوف طالب حقیقت و جوابی حکمت بوده ولی در اسلام پیروان فلسفه یونان و مشتغلین باین فن را فیلسوف مینامیده‌اند. فلاسفه اسلام معتقدات فلاسفه یونان را در همه حال قبول نمی‌کردند و مقام خود را نسبت بآنها فقط مقام شارح و مفسر میدانستند و اگر مناقشه و بحثی در میان بود بین پیروان دو مکتب فلسفی بود مثلاً بین مشائیین و اشراقیین این است که محققین اروپائی که تاریخ فلسفه نوشته‌اند معتقدند که در اسلام فلسفه خاصی وجود نداشته مگر آنکه بتوانیم علم کلام را فلسفه اسلامی بنامیم زیرا فقط علم کلام را وجود آورده است و فرق مختلفه متکلمین از قبیل جبریه، صفاتیه، معتزله، باطنیه، اشعریه و غیرهم مکتب‌های این فلسفه محسوب میشوند (۱)

پس از این مقدمه می‌خواهیم وضعیت مترجمین کتب ترجمه‌شده را در نظر بگیریم.

مترجمین فلسفه :

در چگونگی ظهور فلسفه در اسلام بعضی از مورخین شرق نوشته‌اند که مأمون خلیفه عباسی شبی ارسطو را در خواب دید و از صحبتش محظوظ شد لذا مایل شد کتب او را بخواند و امر کرد از روم کتابهای او را آوردند و ترجمه کردند. شرح این خواب را ابن‌الندیم چنین روایت میکند (۲)

» مأمون در خواب دید که مرد سرخ و سفیدی با پیشانی عریض

ابروان پیوسته چشمان درشت و سیمای زیبا بر کرسی نشسته است مأمون میگوید مهابت این مرد مرا فرو گرفت از او پرسیدم کیستی گفت ارسطو هستم خوشحال شدم و گفتم ای حکیم اجازه میدهی سؤالی بکنم فرمود بپرس گفتم « خوب » چیست ؟ گفت آنچه عقل خوب بداند گفتم بعد چیست گفت آنچه در شرع خوب باشد گفتم بعد از آن گفت آنچه مقبول عامه باشد گفتم بعد از آن گفت دیگر بعدی نیست »

ابن الندیم میگوید این خواب یکی از اسباب قوی ظهور کتب فلسفه بود .

ولی حقیقت مطلب این است که ظهور فلسفه در اسلام يك امر طبیعی و لازمه پیشرفت تمدن عرب بوده است استقرار مدنیت کسب علوم و آداب همسایگان متمدن را ایجاب میکرد .

اولین ترجمه های علمی در اسلام باواخر زمان امویه بر میگردد و معروف است که سر جیوس (۱) نامی در زمان مروان کتابی در طب ترجمه کرده و در زمان خالد بن یزید رساله هائی در علم کیمیا (۲) صحیح است که قسمتی از کتابهای فلسفه از زبان یونانی و بعضی هم مثل منطق ابن مقفع (۳) از زبان پهلوی ترجمه شده است ولیکن قسمت عمده در اوائل از زبان سریانی و متوسط سریانیهای که بزبان عربی آشنا بوده اند ترجمه

۱ - Sergius

۲ - الفهرست لابن الندیم صفحه ۳۳۸

۳ - نسخه هائی از منطق ابن مقفع خوشبختانه در مشهد در کتابخانه آستانه رضوی موجود است بشرحیکه در فهرست آن کتابخانه مسطور است و چون شاید نسخه منحصر بفرد باشد مسلماً مورد توجه قاطبه فضلاء عالم است چه قدر پسندیده و بموقع است که این کتاب چاپ و منتشر شود .

شده است در حقیقت اولین مأخذ و مرجع اعراب در فلسفه کتب یونان همین سریانیها بوده است .

شرح این مطلب را باید از تاریخ جستجو کرد . تاریخ میگوید پیش از تسلط اعراب در مشرق طائفه آرامی ها که از نژاد سامی هستند رونق داشتند زبان و ادبیات سریانی متعلق باین طائفه است این طایفه از مدتی مدید با ادبیات یونان آشنا شده و بواسطه طول زمان مجال یافتند که روح علمی یونانی را در اطراف خود منتشر کنند این است که اعراب فلسفه را ابتدائاً در نزد خویشاوندان خود یافته و بدون زحمت آن را فرا گرفتند (۱)

از اواسط قرن دوم میلادی یعنی تقریباً پنج قرن پیش از هجرت فلسفه هم‌عنان مسیحیت بر زمین آرامی ها ورود کرد و برای اولین دفعه کتاب مقدس از روی متن عبری و ترجمه یونانی سبعینیه (۲) به زبان سریانی ترجمه شد . در اوائل قرن سوم کلیسای سریانی تابع کلیسای یونانی شده و ارتباط یونانی با آرامی قوت گرفت و استقرار یافت .

شهر ادس که در قسمت شمالی و ساحل غربی فرات واقع شده و در محل شهر فعلی اورفه بوده است مدتهای مدید مرکز مدنیت سریانی و دارای مدرسه مشهوری بود که طلاب مسیحی از اقطار بین النهرین و هم چنین مسیحیان ایران به آنجا مراجعه میکردند در این مدرسه فلسفه که شعبه‌ای از علم الهی محسوب بود تدریس و کتب آن ترجمه میشد . این مدرسه را مدرسه ایرانیها میگفتند شاید بواسطه آنکه در آن

وقت این ناحیه در قلمرو شاهنشاهی ایران بوده یا بواسطه آنکه محصلین ایرانی زیاد آنجا مراجعه داشته اند.

در اواخر مذهب نسطوری در این مدرسه شایع شد و در سال ۴۸۹ امپراطور یونانی زینون (۱) مدرسه را بست و بدین جهت اساتید و شاگردان که نمی توانستند از مذهب خود دست بردارند باطراف مهاجرت کرده مراکز علمی در جاهای دیگر تشکیل دادند مخصوصاً در ایران روکانون بزرگ علمی از اینوقت پیدا شد یکی مدرسه نصیبین بود و دیگری مدرسه چندیشاپور در ایالت خوزستان که در سال ۵۳۰ میلادی بفرمان خسرو انوشیروان تأسیس یافت و تازمان عباسیان دوام داشت (۲) از علمای بزرگ سریانی در این عصر ایباس (۳) است که ترجمه بعضی از کتب ارسطو بدست او و شاگردانش برای اولین دفعه صورت گرفته است. دنباله همین نسطوریها در زمان عباسیها نیز بودند که بکار ترجمه اشتغال داشتند.

دیگر از بزرگان سریانی سیمون کشیش بیت ارشام است که سوفسطائی (۴) ایرانی نامیده میشده است.

دیگر سرجیوس دسائنی (۵) است که بسیاری از کتب ارسطو را ترجمه کرده و ترجمه هایش معروف بصحت و دقت است.

دیگر پولس ایرانی است که کتاب معروفی موسوم بمدخل منطق

۱ - zenon

۲ - Caradevaux P. 41

۳ - Ibas

۴ - Sophiste

۵ - Sergius Rasain

بنام انوشیروان تألیف کرده و عده دیگری از اساتید مدرسه قنسرین که تعدادشان موجب اطاله سخن میشود.

حاصل آنکه در مدت پنج قرن یعنی تا ظهور اسلام سریانی‌ها به فلسفه یونان و مخصوصاً بفلسفه ارسطو اشتغال داشتند و بعقیده بعضی فلسفه مدرسیون (اسکولاستیک) را که بعدها فلسفه نافذ قرون وسطی بود آنها را ساخته اند و سرمایه اولی فلاسفه اسلام از آنها است.

ولی باید ملتفت بود که بین این سریانی‌ها و اعراب واسطه دیگری در کار بوده است و آن سریانی‌های حران هستند که غالباً بصابی‌ها معروفند اینها هستند که کتب سریانی را بعربی ترجمه کرده‌اند و حتی بعضی از کتب فلسفه را هم مستقیماً از زبان یونانی نقل کرده‌اند. اهمیت این دسته در تاریخ فلسفه اسلام زیاد است ورود فلسفه افلاطونی جدید که آثار آنرا بعدها در فلاسفه مسلمین می بینیم و هم چنین ترجمه کتب ریاضی مرهون صابی‌ها است و جزء کتبی است که مستقیماً از زبان یونانی ترجمه شده است.

بحث در باب مذهب و اصل حرانی‌ها که هنوز يك مسئله اسرار آمیز تاریخ است خارج از موضوع این مقاله است. آنهائیکه در این خصوص اطلاعاتی بخواهند مراجعه بفرمایند بکتاب فهرست ابن الندیم و ملل و نحل شهرستانی و کتاب مهمی که دکتر خولزن مخصوص این موضوع نوشته است (۱) و همچنین رساله ای که دوزی (۲)

1 - Die Ssabier und der Ssabismus Petersburg 1859 par Cdwolson

2 - Nowieaux documents pour l'étude de la religion bas Haraniens par Dozy

راجع باین موضوع تألیف کرده و متممی که دخویه (۱) برای آن تهیه کرده و در کار نامه ششمین کنگره مستشرقین در لندن سال ۱۸۸۳ بطبع رسیده است.

قدر و قیمت این ترجمه ها از لحاظ اینکه فتح باب کرده و اولین مرحله آشنا شدن مسلمین با فلسفه یونان بوده اند البته جای انکار نیست ولیکن برای تعمیم و بدسترس گذاشتن فلسفه شاید اثر قابل ملاحظه ای نداشته اند و انصاف آن است که نشر و تعمیم فلسفه بطوریکه در دسترس محصل باشد مرهون مساعی و زحمات دسته بعد است که ما آنها را جزء قسمت فلاسفه اسم میبریم از قبیل یعقوب بن اسحق الکندی ملقب به فیلسوف العرب فارابی یحیی بن عدی ابن سینا و ابن رشد. اینها هستند که نواقص ترجمه های اولیه را اصلاح و مشکلات آنها را حل کرده و در دسترس عقول و افهام مردم گذاشتند و گرنه ترجمه های اول از نظر فن ترجمه نواقص بسیار داشته است و بهمین جهت است که می بینیم کتابی را فلان مترجم ترجمه کرده و بعد دانشمندیگری آنرا اصلاح کرده است در ابتدای ترجمه ها و هم چنین در فهرست ابن الندیم عبارت « نقله فلان و اصلحه فلان » زیاد دیده میشود.

علت نقص ترجمه ها یکی بواسطه نقص زبان سریانی در مقابل زبان یونانی است که یکی از زبانهای وسیع و کامل عالم است دیگر بواسطه عدم اصطلاحات فلسفی است در آن عصر دیگر بواسطه عدم بصیرت مترجمین دو فلسفه است.

پونیون (۲) میگوید: « ترجمه های سریانی تاریک و مغلق است

1 - de goeji

2 - Pognon

و آنقدر تحت اللفظی است که گاهی عبارات بی معنی میشود. جمله بندیها خراب و مشوش و مفردات غالباً در غیر معانی موضوعه خود استعمال شده اند و این ناشی از آن است که مترجمین در مطابقت و صدق ترجمه اهتمام بسیار داشته اند وقتی بعبارت مشکلی بر میخورند فقط کلمه یونانی را برداشته مرادف سریانی آنرا بجای آن میگذاشتند بدون اینکه در صد پیدا کردن معنای مفهومی بر آیند حتی بعضی از اوقات که اصلاً معنی يك کلمه یونانی را نمی فهمیدند عین آنرا با حروف سریانی مینوشتند این است که جمله های نادرست و عبارات بی معنی در آنها می بینیم « (۱) با این ترتیب معلوم است که استفاده محصل مبتدی از این کتب چه قدر اشکال داشته و حتماً اساتید تیزهوشی مثل فارابی و ابن سینا و غیرهما لازم داشته است ملاحظه فرموده اید که شیخ الرئیس میگوید چهل دفعه کتاب ما بعد الطبیعه ارسطو را خواندم و نفهمیدم تا بشرح فارابی دست یافتم.

حاصل آنکه اگر شرح فارابی نمی بود ابن سینا کتاب ارسطو را از روی ترجمه های سریانی نفهمیده بود و اگر او نمی فهمید ما هم امروز کتاب نفیس الهیات شفا را نداشتیم.

فلاسفه اسلام

پس در حقیقت در قرون متوالیه اسلام آنچه از فلسفه یونان فهمیده شده است از برکت بحث يك عده فیلسوف و تفسیرات و شروح فارابی و کندی و امثال آنها است بعضی از اینها هم زبان یونانی را خوب میدانسته اند و هم اهل فن بوده اند لذا مطلب را هم خوب فهمیده اند و هم خوب فهمانده اند ولیکن قسمت اول این دسته باحثین از قبیل فارابی و کندی و ابن عدی مساعی خود را محدود کرده اند بتألیف رساله ها و مقالات متفرقه که هر يك شرح مبحث خاصی بوده است از قبیل رساله های که ابن الندیم برای کندی (۱) اسم میبرد. در حقیقت فضیلت جمع آوری این مطالب متفرق در يك کتاب و تحت نظام علمی در آوردن آنها خاص دو نفر است یکی ابن سینا در شرق و دیگری ابن رشد در غرب. بین این دو نفر هم فضیلت تقدم نیز مخصوص ابن سینا است با مزایای دیگری که بعد ذکر خواهد شد.

بنا بر این اولین کتاب جامع و منظم فلسفه کتاب شفاي ابن سینا است که در حقیقت باید دائرة المعارف فلسفی اسلام نامیده شود.

واضح است که مجموعه رسائل اخوان الصفا (۱) را نمیتوان از جنس کتاب شفا دانست و ادعا کرد که پیش از ابن سینا کتاب جامعی برای فلسفه بوده است. زیرا آن مجموعه با کتاب شفا فرق بسیار دارد. آن مجموعه اساساً يك مقدار رسائل متفرق است که در يك جا جمع شده و علاوه مبتنی بر منهج علمی فلسفه نیست برخلاف شفا که يك دوره فلسفه را از روی منهج مخصوص فلسفه تدوین نموده ابتدا از منطق کرده بعد بسایر قسمتها پرداخته و با کمال دقت نظم و ترتیبی را که برای تدریس و تفهیم فن لازم بوده رعایت کرده است.

علاوه بر نظم و ترتیب موضوع بلاغت و حسن بیان و مهارت ابن سینا در زبان عربی فضیلت دیگری است که کتب ابن سینا را بر تمام تألیفات حتی بر تألیفات فلسفی ابن رشد مزیت داده است و بهترین کتاب ها شده است برای محصلین فلسفه مشائی.

۱- **اخوان الصفا و خلان الوفا:** جماعتی که برای تصنیف کتابی در انواع حکمت اولی مجتمع شده و پنجاه و يك مقاله در حکمت نوشتند که پنجاه مقاله در پنجاه نوع حکمت بود و مقاله پنجاه و یکم بطریق اختصار جامع پنجاه مقاله بود. این مقالات چندان از روی استقصاء و تحقیق نبوده و ادله و احتجاج آن ظاهر و آشکار نیست بلکه مقصود از تحریر آنها تنبیه قاری و اشاره بمقصود بوده است. در نویسندگان اختلاف است میگویند بعضی از متکلمین فرقه معتزله نوشته اند که جمعیه سِرّی داشته اند (قفطی چاپ مصر صفحه ۵۸). این مقالات در چهار جلد در سال ۱۳۴۷ هجری در مطبعة العربیه مصر شکل پسندیده ای بطبع رسیده و دانشمند معظم دکتور طه حسین مقدمه بسیار فاضلانه ای بر آن نگاشته است.

فلسفه ابن سینا

فلسفه ابن سینا از حیث اساس و زمینه فلسفه خاصی نیست همان فلسفه ایست که پیش از او در بازار فلاسفه اسلام رواج داشته است فلسفه که عرب گاهی مستقیم و گاهی بتوسط سربانیها از مدرسه اسکندریه گرفته اند یعنی: فلسفه ارسطو موسوم ب فلسفه مشائی و فلسفه افلاطونی جدید (۱) غالباً میگویند ابن سینا فقط ب فلسفه ارسطو اشتغال داشته است این حرف تا حد معنی صحیح است و در واقع کتاب شفا و نجات شیخ شرح فلسفه ارسطو است و لیکن فلسفه افلاطونی هم از همان عهد اول در اسلام راه یافته و در فلاسفه اسلام تأثیرات کرده است، مسعودی در کتاب «التنبیه والاشراف» میگوید: «فلسفه شایع در زمان ما فلسفه فیثاغورث است» مقصود از آن بعقیده بارون کارا دوو (۲) فلسفه افلاطونی جدید است. ابن ندیم (۳) ترجمه هائی از کتب افلاطون ذکر میکند از قبیل سوفسطس ترجمه اسحق و طیمماوس ترجمه ابن البریق و کتاب السیاسة و غیرها. همین کتاب اثولوجیای ترجمه ابن ناعمه جسمی که در حاشیه کتاب قبسات در طهران سابقاً چاپ شده است و بغلط منسوب ب ارسطو است یکی از آثار مهم فلسفه افلاطونی جدید است و تألیف پلوتن (فلوطن) یا ملتقط از تألیفات اوست.

۱ - Néoplatonisme

۲ - Avicenne P. 72

۳ - الفهرست ۳۴۴ - ۳۴۳

این پلوتن از فلاسفه اسکندریه و زعمای افلاطونی جدید بوده است و همان است که شهرستانی اورا با اسم « الشیخ الیونانی » نام میبرد . خود سریانیمابفلسفه افلاطونی جدید اهتمام داشتند زیرا این فلسفه استعداد خاصی برای تطبیق با مبادی مذهب مسیحی دارد حتی بعقیده نویسنده فرانسوی ولتر این فلسفه اصلا ساخته خود مسیحی هاست .

مقصود این است که فلسفه افلاطونی در فلاسفه اسلام هم راه داشته و آثاری گذاشته است این روح عرفان و تصوفی که در فارابی و ابن سینا دیده میشود از آثار این فلسفه است .

راست است که درپیدایش تصوف در اسلام تأثیراتی هم از طرف هند و ایران وارد شده است و موضوع اتحاد با عقل فعال یا فناء فی الله تا اندازه از سرچشمه هندی آب میخورد .

بهر حال چیزی که در فلسفه ابن سینا صفت ممتازه محسوب میشود موضوع تطبیق فلسفه است با مبادی مذهبی اسلام و کوششی که ابن سینا در این راه بکار میبرد بیش از فارابی این موضوع چندان مورد اهتمام فلاسفه نبوده فارابی اول و ابن سینا بعد از او و بیشتر از او این مطلب را مورد اهتمام خاص قرار داده اند شاید بتوان گفت وضع زمان و محیط زندگانی ایشان در این باب تأثیر داشته است .

ابن رشد شیخ الرئیس راسرزنش میکند که او هیچوقت عقیده خود را صاف و راست نمیگوید و همیشه بین متکلمین و حکماء راد میبرد (۱) ولی خود ابن رشد اضافه میکند که شیخ عقیده خود را راجع بخدا و عالم در کتاب حکمة المشرقیه تصریح میکند .

حکمة المشرقية

اسم این کتاب که در میان میایدها را و ادار بکنجکاری میکند واقعاً حکمة المشرقية چیست؟ و این موضوع که صورت معمائی بخود گرفته است چگونه حل میشود؟

میگویند شیخ عقائد خود را در طی این کتاب بیان کرده است. تمام این کتاب امروز موجود نیست یا لا اقل هیچکس از آن خبری ندارد چیزی که از آن باقی مانده است دیباچه و قسمتی از منطق آن است میگویند این کتاب در قرون وسطی یافت می شده و رجریکون انگلیسی از این کتاب خبر داشته چون تصریحانی راجع به آن دارد و آن را آخرین عقیده ابن سینا میداند (۱)

ابن رشد در کتاب «تهافت التهافت» و ابن طفیل در کتاب «حی بن یقظان» مدعی هستند که ابن سینا در این کتاب معتقد بوحث خدا و عالم و عبارت دیگر معتقد بوحث وجود بوده است.

در اینکه شیخ الرئيس در اواخر عمر يك تحول فکری و ترقی بر اثر مطالعه زیاد پیدا کرده بوده است و بفلسفه ریگری غیر از آن ارسطو توجه داشته تردیدی نیست بدلیل کتاب اشارات و بدلیل مندرجات دیباچه منطق - المشرقیین و بدلیل تألیف کتاب «الانصاف» که میگویند (۲) برای قضاوت

۱ - R. Bacon Opus Majus

۲ - ابو عبید جوزجانی در رساله شرح حاش میگوید: «و صنف الشيخ كتاب الانصاف واليوم الذي قدم فيه السلطان مسعود الى اصفهان نهب عسکره رحل الشيخ و كان الكتاب في بملته و ما وقف له على اثر».

بین شرقیین و غربیین در بیست مجلد تألیف کرده بوده است که متأسفانه در موقع حمله مسعود غزنوی باصفهان بغارت رفته و اثری از آن نیست مقصود این است که شیخ در اواخر وارد بحث و نقد و مرحله استقلال رأی و اجتهاد شده است

بهر حال ما از مندرجات کتاب حکمة المشرقیه اطلاعی نداریم و فقط از دیباچه آن میفهمیم که شیخ میخواهد در این کتاب عقیده خود را آزاد و بدون تقید بفلسفه مشائی و بطور کلی بفلسفه یونان بیان کند و لو این عقاید مخالف فلسفه مشائی و مباین آنچه که تا کنون خود شیخ نوشته است بوده باشد

« ولا بنالی من مفارقة تظهر منالما لفة متعلموا كتب اليونانيين الفأ عن غفلة و قلة فهم ولما سمع منا في كتب الفناها كي^١ معاميين من المتفلسفة المشغوفين بالمشائين الظانين ان الله لم يهد الا اياهم ولم ينل رحمته سواهم » .

با وجود این طعن بلیغ که به پیروان مشاء میزند مع هذا باز از اظهار احترام به پیشوای مشائین و اعتراف ب فضل او خود داری نمیکند و انصافاً در باب ارسطو بسیار محققانه و منصفانه و از روی کمال اطلاع حرف میزند بطوریکه واقعاً نقد فلسفی امروز هم از آنچه او گفته است هیچ کم و زیاد نمیکند شیخ میگوید :

« مع اعتراف منا ب فضل افضل سلفهم في تنبيه لما نام عنه ذروه و استادوه وفي تميزه اقسام العلوم بعضها عن بعض وفي ترتيبه العلوم خيراً مما رتبوه وفي ادراك الحق في كثير من الاشياء وفي تفتنه لاصول صحيحه سريه في اكثر العلوم وفي اطلاعه الناس على ما بينها فيه السلف و اهل بلاد و ذلك اقصى ما يقدر عليه الإنسان يكون اول من مدیده الى تمييز مخلوط و تهذيب مفسد و يحق على من بعده ان يلمو شعثه و يرموا ثلما يجدونه فيما بناه »

ملاحظه فرمائید ابن سینا که يك فیلسوف مشاء محسوب میشود
چطور سد تقلید را در هم شکسته و عقل بشری را باصلاح نواقص ارسطو
دعوت و تحریر می کند .

اگر دستبرد روزگار از ابوعلی سینا چیزی برای ماباقی نمی گذاشت
جز همین عبارت برای محقق بصیر در شناسائی مقام شامخ علمی و حسن
ذوق و دقت نظر او کافی بود .

از مندرجات این دیباچه شاید بتوان استفاده کرد که شیخ از مأخذ
دیگری غیر از مأخذ فلسفه یونانی علوم بدست داشته ولیکن برعایت
مقتضیات و احترام نفوذ فلسفه یونانی از اظهار آنها خود داری کرده است
« ولا یبعد ان یکون قد وقع الینا من غیر جهة الیونانیین علوم ولما
کان المشتغلون بالعلم شدیدی الاعتراء الی المشائین من الیونانیین کرهنا شق العصا
و مخالفة الجمهور » .

مقصود از این غیر یونانیین که بوده است آیا کنایه از خود اوست
یا واقعاً اشاره بدیگران است تصریحی ندارد جز اینکه جای دیگر از همان
دیباچه وقتی بکلمه منطق میرسد میگوید : العلم الذی یرسمه الیونانیون « المنطق »
ولا یبعد ان یکون له عند المشرقیین اسم غیره »

شاید بتوان گفت که مقصود از غیر یونانیین همین مشرقیین باشد
و همین کلمه مشرقیین که در اینجا واقع شده است منشاء اشتها کتاب
« حکمة المشرقیین » شده است و گرنه از هیچ جای دیباچه برنمیاید
که اسم کتاب چنین باشد و خود مؤلف اصلاً اسمی برای این کتاب
نگذاشته است .

ولیکن تازه باید فهمید مراد از مشرقیین چیست ؟

بقرینه تقابل بین یونانیین و مشرقیین که از ظاهر عبارت دیده میشود

معلوم میگردد که مقصود از مشرقیین غیر از یونانیین است و گرنه مانیز مثل سایرین میگفتیم مقصود از مشرقیین حکمای اشراق یعنی حکمای افلاطونی جدید اسکندریه هستند چه مشرقیین و مشرقیین بر آنها اطلاق میشود (۱) ولیکن چنانکه گفتیم از ظاهر عبارت مستفاد میشود که مقصود از مشرقیین غیر از یونانیها هستند و معلوم است که مدارس اسکندریه جزء فلسفه یونان محسوب میشود مگر آنکه بگوئیم مقصود شیخ از یونانیین فقط فلاسفه خود یونان بمعنی اخص است و اسکندرانی هارا غیر یونانی و مشرقی نامیده است .

در غیر این صورت باید دید مشرقیین که فلسفه مدونی داشته باشند و شیخ بر آن اطلاع یافته باشد کیها هستند؟

شاید مقصود فلاسفه ایران بوده اند زیرا اینقدر میدانیم که در دوره ساسانیان روح فلسفه یونانی از اسکندریه مستقیماً یا بواسطه مدارس سریانیها بایران نفوذ پیدا کرده بوده است و در این سرزمین فلسفه ای پیدا شده که آثاری از آن در مذهب مانویه دیده میشود خلاصه آنکه این حکمت مشرقیه که نوشته های ابن سینا در آن باب از میان رفته است همان است که بعد از ابن سینا شیخ اشراق در کتب خود پرورانده است .

بهر حال موضوعی است مهم و قابل بحث .

حاصل آنکه شیخ در این کتاب میخواهد مطالبی را که مورد اختلاف اهل بحث است طرح کند و بهمین جهت از اقسام حکمت نظری بر منطق و طبیعی و الهی اقتصار میکند و بریاضیات نمی پردازد « و اما العلم الریاضی فلیس من العلم الذی یختلف فیه » و همین نظر را راجع ببعضی اقسام حکمت عملی هم دارد .

در اینجا بمناسبت در میان آمدن اسم حکمت عملی مقتضی است تذکر بدھیم کہ در فلسفہ مدرسیون اسلام قسمت فلسفہ اخلاقی یونان همانطور کہ رنان خوب متذکر شدہ زیاد مکات نداشته و مورد اہتمام قرار نگرفتہ است . بہمین جہت در کتاب شفا ، نجات و اشارات شیخ-الرئیس از آن تغافل شدہ است .

علت این امر آن است کہ علم اخلاقی کہ در فلسفہ یونانی بودہ است بسیار رنگ یونانی داشتہ و با مبانی مذہبی و اجتماعی اعراب مطابقت نمیکردہ است و ہم چنین سایر مطالبی کہ با دستور ہای مذہبی مخالف بنظر میرسیدہ است . بدین جہت این فن در اسلام بکلی از مدارس فلسفہ اخراج شدہ است و با وجود چند ترجمہ و تالیفی کہ از روی کتب اخلاقی و اجتماعی یونانی شدہ است از قبیل کتب فارابی موسوم بہ «آراء اهل المدينة الفاضلہ» کتب اخلاقی ابن مسکویہ وغیرہما تدریس این فن پیشرفت قابل ملاحظہ ای نداشتہ شاید این رشد کسی است کہ بیشتر از دیگران در خصوص مبادی علم اخلاق یعنی مسئلہ خیر و شر و جبر و اختیار بحث کردہ است (۱)

بہمین ملاحظات است کہ شیخ در ہمین حکمة المشرقیین ہم وقتی کہ حدود و تعلیمات علم اخلاق را ذکر میکند باز رویہ ہمیشگی خود یعنی رعایت ملاحظات دینی را از دست ندادہ میگوید :

« و لیس قولنا * و ماینفی ان تکون علیہ * مشیرا الی انہا صناعة ملفقة لیست من عندالله و لکل انسان ذی عقل ان یتولاہا کلا بل ہی من عندالله و لیس لکل انسان ذی عقل ان یتولاہا الخ »

و نیز در همانجا میگوید : « بل الاحسن ان یکون المقنن لما یجب ان یراعی فی خاصۃ کل شخص و فی المشارکۃ الصغری (۲) و فی المشارکۃ الکبری (۳) شخص واحد بصناعة واحدة و هوالنبی »

۱ - Renan Averroisma P. 150

۲ - المشارکۃ الصغری (جامعہ کوچک) یعنی تدبیر منزل .

۳ - المشارکۃ الکبری (جامعہ بزرگ) یعنی سیاست مدن .

ابن سینا و ابن رشد

در صفحات گذشته ابن سینا را با اسلاف خودش از قبیل فارابی و کندی و سایر مترجمین و مؤلفین مقایسه کردیم اینک میخواهیم او را با اخلاف خودش یعنی فلاسفه و صاحب نظرانی که بعد از او در اسلام طلوع کرده اند مقایسه کنیم مثلاً با ابن رشد.

اگر فارابی برای ابن سینا عنوان استاد و مرجع داشته است ابن رشد حریف و همکار او محسوب میشود.

ابن سینا زعیم فلسفه در شرق اسلامی بوده است ابن رشد هم زعیم فلسفه غرب اسلامی است.

صفات مشترکه بین ابن سینا و ابن رشد این است که هر دو در فلسفه مشائی استاد بوده اند و هر دو یک دوره کامل فلسفه ارسطو را شرح و تدوین کرده اند (۱) ولیکن از نظر نقد بین این دو استاد هم از حیث نظر علمی و هم از حیث کاری که انجام داده اند تفاوت و اختلاف زیاد است. اولاً فکر ابن سینا آزادتر از فکر ابن رشد است و با همه اینکه ابن رشد حریف خود را بمحافظه کاری ملامت میکند معیناً در حریت ضمیر که لازمه یک فیلسوف بزرگ است ابن سینا مقدم بر ابن رشد است. راجع بفلسفه ارسطو ابن رشد میگوید (۲): «عقیده ارسطو حقیقت اعلی است برای آنکه عقل ارسطو منتهی الیه و سرحد عقل

۱ - راجع بتألیفات ابن رشد رجوع شود بکتاب رنان راجع بابن رشد و فلسفه او.

۲ - نقل از تهافت التهافت مبحث سوم Renan P. 55

بشری است حق‌امیتوان گفت خداوند او را بماداد تا آنچه را که دریافتنش ممکن است بما بیاموزد .

در صورتیکه ابن سینا هیچگاه ارسطو را منتهای عقل بشری و عقیده او را حقیقت‌اعالی ننماید است و بطوریکه از دیباچه حکمة المشرقیة نقل کردیم فلسفه ارسطو را فقط برای زمان خودش کامل خوانده و نسل بعد را حق مداخله و تصحیح میدهد .

واقعا اگر دنیای علم میخواست بعقیده ابن رشد راه برود و تا ابد دست بترکیب حکمت طبیعی ارسطو نزنند و آنرا وحی لایتغیر بداند امروز چه حالی داشت چه خوب میگردید این سینا دربارهٔ تعصبین به فلسفه مشائی :

« قد یلینا برفقة منهم عاری الفهم کانهم خشب مناة یرون التمتع فی النظر بدعة و مخالفة المشهور ضلالة کانهم الحفالة فی کتب الحدیث » (۱)

حرف حساب دربارهٔ ارسطو همان است که ابن سینا میگوید و بس تعصب در علم و فلسفه هم مثل هر تعصبی نشانه خامی است و همیشه بضرر حقیقت تمام میشود و شأن خردمندان نیست .

دنیا تنوع و سعه اطلاعات ابن سینا بیشتر از ابن رشد است زیرا ابن سینا با فلسفه دیگری غیر از فلسفه مشاء آشنا بوده است برخلاف ابن رشد که از حدود فلسفه ارسطو تجاوز نمیکرده است بهمین جهت روح عرفان و تصوغی که در ابن سینا دیده میشود و ناشی از ارتباط با حکمت اشراق یا فلسفه افلاطونی جدید است در ابن رشد دیده نمیشود . بعقیده رنان که انصافا آشناترین اشخاص است باین رشد ابن رشد در فلاسفه اسلام کسی است که کمتر از همه تحت تأثیر فلسفه افلاطونی (اشراق)

واقع شده است.

ثالثاً کار ابن رشد راجع بشرح فلسفه ارسطو بیشتر و کاملتر از کار ابن سینا است زیرا ابن سینا در کتب خود فلسفه ارسطو را فقط بطور خلاصه مینوشته چنانکه ابو عبید جوزجانی هم میگوید: « من از او شرح کتب ارسطو را خواستم گفت وقت این کار را ندارم ولی اگر بخواهی کتابی مینویسم و آنچه بنظرم صحیح آمده است بدون منظره با مخالفین در آن ایراد میکنم ». (۱)

این است که کتب ابن سینا را نمی توان شرح فلسفه ارسطو نماید بآن معنی که جوزجانی گفته و ابن رشد عمل کرده است. ابن رشد فلسفه ارسطو را در سه دوره متمایز مانند سه دوره کتب درسی تدوین کرده است: کبیر - متوسط و صغیر.

دوره کبیر شرح بمعنای حقیقی است و بهمین جهت مخصوصاً « تفسیر » یا « شرح کبیر » نامیده میشود. دوره دوم موسوم به « تلخیص » است. و دوره سوم « جوامع » نام دارد.

در شرح کبیر طریقه خاصی دارد که ابن سینا و فارابی نداشته اند و آن این است که متن را از شرح متمایز کرده اول عبارت ارسطو را بعد شرح خود را مینویسد و در ضمن آن هم مطالب متن را توضیح میدهد و

۱ - نقل از رساله شرح حال که ابو عبید میگوید: « ثم سأله انا شرح کتب ارسطو طاليس فذكر انه لا فراغ له الى ذلك في ذلك الوقت ولكن ان رضيت مني بتصنيف كتاب اورد فيه ما صح عندى من هذه العلوم بلامناظرة مع المخالفين ولا اشتغال بالرد عليهم فعملت ذلك فرضيت به »

هم بحث و نظری اگر باشد بیان میکند .

در شرح متوسط یا تلخیص از متن فقط چند کلمه اول عبارت را نقل کرده بقیه را فقط شرح میدهد بدون تمایزی بین متن و شرح .
در شرح صغیر یا جوامع تمام مطالب بنام خود شارح است و حتی در ترتیب و تقسیم مطالب نیز سلیقه خود را اعمال میکند بطوریکه در ظاهر کتاب مستقل آزادی بنظر میآید ولی عناوین مطالب همان عناوین ارسطو است این شرح شبیه بکتاب ابن سینا و فارابی است .

شرح کبیر هم ترین این سه شرح است و بواسطه همین شرح است که ابن رشد یکی از اقطاب فلسفه محسوب میشود در اروپا میگویند :
« طبیعت را ارسطو شرح داد و ارسطو را ابن رشد » . (۱)

از شرح کبیر فقط کتاب آنالیتیک دوم (انالوطیقا الثانية) طبیعی و الهی و نفس و سماء و عالم باقی است بقیه متأسفانه از میان رفته است در آن قسمت ها فقط شروح دیگر یا اصل یا ترجمه عبری موجود است . زیرا تمام کتب ابن رشد بعبری ترجمه شده و بعد از تورات هیچ کتابی در کتابخانه های عبری فراوان تر از کتب ابن رشد نیست ابن رشد نزد فلاسفه یهودی جانشین ارسطو است .

در مدرسین اروپا سن توماس در شرح ارسطو رویه ابن رشد را تقلید کرده ولی آلبر کبیر از ابن سینا پیروی میکند .

ابن رشد هم مثل ابن سینا فلسفه ارسطو را از روی ترجمه های عربی مطالعه کرده است نه در زبان اصلی بهمین جهت اغلاط مترجمین

1 - « La nature interprétée par Aristote, aristote interprété par Averroès . » (Renan P. 58)

عیناً در کتب او هم سرایت کرده از قبیل اشتباه پروتاگوراس با فیثاغورس
هراقلیطس را حزب فلسفی دانستن و امثال آنها البته این اشتباهات
مربوط بآن است که مترجمین عرب از تاریخ و ادبیات یونان بی اطلاع
بوده اند ولیکن در ابن سینا از این قبیل اشتباهات هم دیده نمیشود.

بهر حال کار ابن رشد بسیار مهم و خوب بوده است ولی افسوس
که اصل عربی تألیفات او قسمت عمده از میان رفته و آنچه اروپائی ها
در دست داشته اند عبارت از ترجمه های لاتینی است بسیار بد عبارت و
بهم ریخته بقول رنان وقتی فکر کنیم که این ترجمه های لاتینی از
روی ترجمه های عبری است که آنها نیز از روی شرحی است که آنها
از روی ترجمه های عربی ترجمه های سریانی کتب یونانی است البته
از این بی نظمی اسلوب تعجب نخواهیم کرد.

خلاصه آنکه ابن رشد شارح بزرگ ارسطو است ولی بعقیده رنان

مظهر اتم فیلسوف اسلامی ابن سینا است. (۱)

روجر بیکن از دانشمندان معروف قرون وسطی در کتاب « اوپوس
ماژوس » میگوید (۲) ابن سینا اول کسی است که فلسفه ارسطو را
روشن کرد ولی کسانی که بعد از او آمدند حملات سخت باو کردند. ابن
رشد که بزرگترین اخلاف او است در مناقضه با ابن سینا افراط کرده است.
مقصود بیکن اشاره بمناقضاتی است که ابن رشد با ابن سینا دارد
چه فی الواقع درباره مسائل فلسفی اختلاف نظری با او دارد که بعقیده
بیکن تعدی و افراط محسوب میشود نوع این مسائل عبارت است از
آراء خاصه ابن سینا که ابن رشد غالباً آنها را نمی پسندد از قبیل این

1 - Renan P. 95

2 - Renan P. 263

مسئله که نفوس فلکی بر جزئیات مطلعند که ابن سینا معتقد است و ابن رشد منکر (تهافت التهافت) و هم چنین مسئله ادراک مجردات که ابن سینا معتقد باضافه اشراقی است و ابن رشد به تبعیت اسکندر افرویدی معتقد باتحاد عاقل و معقول است. (۱)

بحث در این مسائل چون از حدود این مقاله خارج است ناچار صرف نظر میشود.

ابن سینا و غزالی

با همهٔ محافظه کاری که ابن سینا در فلسفه خود نسبت بمبادی دینی بخرج داده بطوریکه مورد ملامت ابن رشد واقع شده است مع هذا نتوانسته است اهل کلام و متعصبین بمبادی مذهبی را از خود راضی داشته باشد این است که می بینیم از خیلی زود یعنی از زمان حیات خود محکوم بکفر و بیدینی شده است (کفر چو منی گزاف و آسان نبود). و می بینیم که فاصله کمی از زمان ابن سینا حجة الاسلام محمد ابو حامد الطوسی الغزالی بسائق دیانت برای تخریب مبانی ابن سینا قیام میکند.

از اینجا معلوم میشود که تعالیم ابن سینا در همین فاصله کم شهرت زیادی پیدا کرده بوده است و کتب ابن سینا کاری را که تمام فلاسفه اسلامی پیش از او در طی دو قرن با تمام تألیفات خود نتوانسته بودند انجام بدهند انجام داده یعنی فلسفه را در دسترس خاص و عام گذاشته و علمای مذهب را وادار بقیام کرده است قیام و مخالفت غزالی بر فلسفه ارسطو انصافاً گران تمام شد زیرا غزالی از عقول بزرگ اسلام محسوب می شود و بقول ارنست رنان غزالی بلاشك مستقل الفكر ترین عقول مکتب فلسفی عرب است. (۱)

کتاب «تهافت الفلاسفة» را غزالی مخصوصاً بر ضد تمام فلاسفه نوشته و در اعتراضات خود بالاخص بابن سینا نظر داشته است و حتی

کتاب «مقاصد الفلاسفه» غزالی شباهت کاملی با نجات دارد و مثل این است که نجات را تلخیص و اختصار کرده است.

شكوك و اعتراضات غزالی حربه بزرگ مخالفین فلسفهٔ ارسطو شد و حتی در قرون جدید مؤسسين فلسفه جدید از قبیل او گوشت کونت فرانسیس بیکن برای تخریب فلسفه ارسطو از حجة الاسلام غزالی استفاده کرده اند که در محل خود معلوم است.

ابن رشد مدعی است که مقصود غزالی از حمله بفلاسفه جلب رضایت متکلمین اسلام بوده و چون مردم بدیانت خودش بد گمان بوده اند از این کار دفع آن اتهامات را میخواست است.

موسی ناربونی از فلاسفه یهود میگوید غزالی برای دوستان محرم خود رسالهٔ کوچکی تألیف کرده و در آن راه حل تمام اعتراضاتی را که خود در کتاب تهافت الفلاسفه وارد آورده است نشان داده رنان میگوید ترجمه عبری این رساله الان در لیدن موجود است.

ابن طفیل فیلسوف اندلسی تناقض گوئیهای غزالی را جمع کرده و از روی قطع و یقین ثابت میکند که غزالی تألیفات سری داشته است که در آنجا سخنانی برخلاف آنچه در ظاهر برای عامه نوشته است ایراد کرده است فیلسوف مزبور در رساله موسوم به «حی بن یقظان» میگوید (۱) غزالی غالباً این شعر را میخواند که :

خذما تراد دع ما كنت تسمعه

فی طاعة الشمس ما یغنیك عن زحل

ولکن در رساله «المنقذ من الضلال» که امروز در دست ماست و غزالی در آنجا اعترافات فلسفی میکند سیر وسلوك عقلانی خود را در میان مذاهب

و طریقه های عصر خود شرح میدهد و چون هیچ طریقهائی او را اقتناع نکرده
مذهب انکار صرف پیش گرفت انکار صرف هم نتوانست او را راضی نگه دارد
لاجرم بزهد و درویشی متوسل گردید از مدرسه بخانه افتاد و میخواست
بلکه در سماع درویشان گریبان خود را از دست عقل مزاحم خلاص کند
و بوسیله موت اختیاری خود را محو و معدوم کند.

رنان میگوید (۱) اشخاصیکه نخست فیلسوف بوده اند و بعد بواسطه
حیرت و یأس دست بدامن عرفان و تصوف میزنند سخت ترین دشمن فلسفه میشوند
غزالی وقتی که صوفی شد اهتمام کرد که عجز و ناتوانی عقل را ثابت کند
و بامهارت عجیبی که همیشه اشخاص پرشور کم فکر را گمراه میکند خواست
بنیاد دین را بر روی مذهب شك و انکار استوار کنند یعنی بگوید چون
در هیچ دایرهئی یقین قطعی وجود ندارد پس ناچار باید دست بدامن تعبید
زد و در پناه ایمان آریم و الحق در این کار هوشمندی و فطانت عجیبی
بخرج داده است.

عمر خیام و ابوحامد غزالی از يك مرکز شك و ارتیاب حرکت
کرده بدو قطب مخالف میرسند یکی معتقد است که تعبید پناهگاه خوبی
است و دیگری در شك صرف میماند.

حمله غزالی بر فلسفه مخصوصاً در مسئله علت و معلول بسیار سنگین
میشود چون مسئله قدم و حدود عالم فرع بر آن است درین باب بقدری
کامل حرف زده است که بقول رنان هوم فیلسوف عصر جدید هم بیشتر از او
نگفته است.

غزالی میگوید ما جز تلازم دو شیئی چیزی نمی بینیم ملازمه اعم
از علت است.

علت همه چیز یکی است و آن اراده حق است که دو چیز را ملازم هم ایجاد میکند نوامیس طبیعی وجود ندارد جریان امور طبیعی عادتست نه قانون لا یتغیر لا یتغیر فقط ذات حق است .

این حرف در حقیقت انکار تمام علوم است غزالی مدعی است که انسان بسرحد کمال نمیرسد مگر وقتی که شانه از زیر بار احکام عقل و استدلال خالی کند و قوای عقلانی خود را بکار نیندازد .

حملات غزالی فلاسفه مغرب یکقرن بعد را بدفاع بر انگیخت اول دفعه ابن باجه (۱) در صدد برآمد که سلطنت عقل را دو باره برقرار کند و ثابت نماید که کمال انسان وقتی است که بواسطه تکمیل قوای عقلانی بعقل فعال اتصال پیدا کند .

ابن طفیل در حی بن یقظان خود به بهانه قصه ای نشان داد که چگونه تکامل قوای عقلانی انسان را بسرحد کمال میرساند .

ولیکن نوشته های این دو فیلسوف در این باب بیشتر جنبه تصوف و عرفان دارد نه جنبه استدلال لذا ابن رشد خواست از راه فلسفه فلسفه را دفاع کند و کتاب تهافت التهافت را تألیف کرد ولی این نزاع یعنی نزاع

۱ - ابوبکر محمد بن یحیی معروف به ابن باجه یا ابن الصائغ قدیم ترین و یکی از معتبرترین فلاسفه اندلس است شرح حیات او بسیار مبهم است در او آخر قرن یازدهم میلادی متولد شده در علوم ریاضی و موسیقی مهارت داشته شعر میگفته بعد فیلسوف شده و در فلسفه مذهب شك و تردید داشته نوشته اند که وقتی منکر مبدء و معاد شده ولی بعد باسلام عود نموده است ابن ابی اصیبعه قریب بیست و پنج کتاب برای او می شمرد ولی بسیار کم باقی مانده است تاثیر زیادی در ابن رشد نموده است . باجه نام محلی است در اسپانی (دائرة المعارف بریطانی جلد سوم) کتابی که برای رد اقوال اعتراضات غزالی نوشته است موسوم است به «**قدیر المتوحد**» که رنان Régime du solitaire ترجمه نموده است .

بین دین و فلسفه باین حرفها خاتمه نیافت و تا قرنهای بعد نیز امتداد داشته است و بلکه هنوز در میان است و انصاف هم این است که کوشش ابن سینا و دیگران در تطبیق فلسفه یونان با مبادی دینی کار بی نتیجه است.

زیرا حقیقه بین این دو فکر تفاوت آشکار و محسوسی وجود دارد خدائی که فلسفه نشان میدهد غیر از خدائی است که ادیان میخواهند خدای فلسفه خدائی است که بقول کارادوواز فرط بالفعلیت مثل این است که از فاعلیت افتاده باشد واقعاً فلسفه نمی تواند معلوم کند که خدا بالاخره فاعل مختار عالم است یا نه. البته چنین خدائی را ادیان دوست نمی دارند ولو با دلیل و برهان فلسفه ثابت کند که هست و همچنین ادیان بخیریت خدای فلسفه معتقد نمی شوند هرچند فلسفه بگوید خیر محض است این است که ابن سینا هم مثل اسلاف اسلامی خود بحال این مشکل موفق نشده است و انصافاً در مورد این مسائل هم بابهام میگذازد و میگذرد.

ابن سینا و دکارت

تاریخ فلسفه ابن سینا را یکنفر فیلسوف اسکولاستیک (قرون وسطائی) و دکارت را پیشوای عصر جدید فلسفه می‌شمارد.

از نظر زمان این حرف مسلماً صحیح است البته کسی تردید ندارد که ابن سینا در قرون وسطی زندگی کرده است و دکارت در قرون جدید ظهور نموده ولی اگر بخواهیم مطلب را از نظر فکر و عقیده حساب کنیم یعنی بین آراء این اسکولاستیک شرقی و آن مجدد اروپائی را بسنجیم بحقیقت دیگری پی می‌بریم.

بنده در اینجا قصد ندارم که وارد بحث تفصیلی فلسفه دکارت بشوم و صحبت هائی را که بر له و علیه او گفته شده است شرح بدهم ولیکن می بینم برهانی را که دکارت بر مجرد نفس اقامه میکند عین برهان ابن سینا است در همان موضوع.

دکارت بعد از شك در حس و تصور و قوه ذا کره و منطق و استدلال و علوم طبیعی و مکان و حرکت بیک امر یقینی میرسد و آن این است که میگوید من شیئی از اشیاء هستم و هرچه باشم این یقین است که من موجود هستم و مجرد فکر کردن من کافی است که بدانم موجودم بعبارة آخری « فکر میکنم پس موجودم » دکارت مابقی فلسفه و علم خود را بر این مبدأ یقینی بنا مینماید.

اول چیزی که دکارت از مبدأ یقینی خود « فکر میکنم پس هستم » استنتاج نمود فرق بین نفس و جسم است که باصطلاح او نفس جوهر

فکر کننده است و جسم جوهر متعین است که شکل و وضع می پذیرد.

دکارت سه دلیل برای تمیز نفس و بدن اقامه مینماید :

۱ - بعد از آنکه مسلم شد که من موجود فکر کننده‌ای هستم میتوانم فرض کنم که جسم ندارم و آسمان و زمین و هوا و هر چه در مکان است موجود نیست ولی با وجود این یقین دارم که نفس من یعنی جوهر فکر کننده موجود است پس با فرض اینکه بگوئیم بدن غیر موجود است نفس موجود است بنا بر این نفس چیزی است متمایز از بدن که مستلزم مکان نیست و بر هیچ ماده‌ای متوقف نیست .

۲ - دلیل دوم این است که بدن مثل همه اجسام قابل قسمت است ولی نفس واحد غیر قابل تجزیه است . عین عبارت دکارت این است : « اختلاف بین نفس و بدن زیاد است زیرا بدن طبیعتاً و دائماً قابل قسمت است و نفس مطلقاً قابل قسمت نیست من قادر بتصور اجزا در نفس نیستم بلکه واضحاً می بینم که من شیئی واحد تام علی الاطلاق هستم . با آنکه همه نفس متحد با همه بدن است معذلك اگر ساق یا ذراع یا جزء دیگری قطع شود معلوم است که چیزی از نفس من قطع نمیشود اما قوای اراده و احساس و تصور و غیره ممکن نیست بگوئیم که اینها اجزای نفس هستند زیرا همان نفسی که به تمامه در اراده متصرف است همان نفس بعینه و تمامه در احساس و تصور هم متصرف است و عین همان است ولی اشیاء جسمی هر قدر كوچك باشد باز با کمال سهولت در وهم آنها قسمت میکنیم » .

۳ - دلیل سوم عبارت است از وجود معقولات خالصی که برای درك آن نفس محتاج بوجود ماده نیست یعنی نفس برای این ادراك مستغنی

از صوری است که حواس آنرا درک میکند (وحواس آلات جسمی است) و خیال آنرا حفظ میکند (برای خیال علمای قرون وسطی و دکارت آلت جسمیه ای فرض میکرده اند) و نفس آن معقولات را بنور فطری درک میکند مثل این قضیه :

دو چیز متساوی با چیز سومی متساویند و این برهان استقلال نفس است از بدن .

دلیل اول را غالباً حجت خاص بدکارت دانسته اند یعنی او را اول کسی دانسته اند که این دلیل را آورده ولی بیان دکارت در این موضوع خلاصه ایست از آنچه که ابن سینا در صفحه ۲۸۱ و ۲۸۲ شفا چاپ طهران میگوید و نص عبارت این است :

« و يجب ان نشير في هذا الموضع الى اثبات وجود النفس التي لنا اثباتاً على سبيل التنبيه والتذكير اشارة شديدة الموقع عند من له قوة على ملاحظة الحق نفسه من غير احتياج الى تثقيفه و قرع عصا و صرفه عن المغلطات فقول يجب ان يتوهم الواحد منا كانه خلق دفعة وخلق كاملاً لكنه حجب بصره عن مشاهدة الخارجات و خلق يهوى في هواء او خلاء هويلا لا يصدمه فيه قوام الهوا صدمها ما يعوج الى ان يحسس و فرق بين اعضائه فلم تلاق ولم تماس ثم يتأمل انه هل يثبت وجود ذاته ولا يشك في اثباته لذاته موجوداً ولا يثبت مع ذلك طرفاً من اعضائه ولا باطناً من احشائه ولا قلباً ولا دماغاً ولا شيئاً من الاشياء من خارج بل كان يثبت ذاته ولا يثبت لها طولاً ولا عرضاً ولا عمقاً ولوانه امكنه في تلك الحال ان يتخيل يداً او عضواً آخر لم يتخيل جزءاً من ذاته ولا شرطاً في ذاته وانت تعلم ان المثبت غير الذي لم يثبت والمقر به غير الذي لم يقر به فاذن للذات التي اثبت وجودها خاصية لها على انها هو بعينه غير جسمه و اعضائه التي لم يثبت فاذن المثبتة له سبيل الى ان يقنعه على وجود النفس شيئاً غير الجسم بل غير جسم وانه عارف به مستشعر له فان كان ذاهلاً عنه يحتاج الى ان يقرع عصاه »

و نیز در صفحه ۳۶۳ شفا چاپ طهران میگوید :

« ولنعد ما سلف ذكر منا فنقول لو خلق انسان دفعة واحدة و خلق متباين الاطراف ولم يبصر اطرافه و اتفق ان لم يمسها ولا تماست ولم يسمع صوتا جهل وجود جميع اعضائه و علم وجود ائنه شيئا مع جهل جميع ذلك الخ » ١ - .

و نیز در کتاب اشارات چاپ طهران همین مطلب را تکرار مینماید این تطابق دو فکر از کجا پیدا شده است ؟

پرفسور فورلانی که اولین کسی است که متوجه این تطابق شده است معتقد است که عبارت شفای ابن سینا پیش از دکارت بزبان لاتینی ترجمه شده است و گیوم دوورنی (۲) عیناً آنرا نقل و منتسب ب ابن سینا کرده است .

لابد مقصود استاد فورلانی این است که دکارت این برهان را از ابن سینا اقتباس کرده است .

بعقیده مترجم عربی دکارت (۳) این حرف را دکارت از ابن سینا اخذ نکرده و خود از پیش خود بدان پی برده یعنی در نتیجه اثبات اصل « فکر میکنم پس هستم » مستقیماً باین برهان رسیده است بملاحظه اینکه این برهان را بلا فاصله پس از اثبات اصل مزبور در کتاب خود ذکر کرده است بنده تصور میکنم که نظم و حسن ترتیبی که دکارت در کتاب خود بکار برده است دلیل آن نمیشود که برهان را از ابن سینا اخذ نکرده باشد و نیز اینکه برهان مزبور نتیجه ایست که مستقیماً از اصل مزبور « فکر میکنم پس هستم » استنباط میشود باحرف فورلانی منافات

١ - مراجعه شود بجلد اول شفا صفحه ٣٦٣ چاپ طهران

٢ - Guillaume d'Auvergne

٣ - مقال عن المنهج صفحه ٥٥

ندارد زیرا میتوان احتمال داد که مطلب برعکس باشد یعنی اصل مزبور « فکر میکنم پس هستم » از روی این برهان درست شده باشد بهر حال بر فرض آنکه دکارت از مطالب ابن سینا اطلاع نداشته و از او اقتباس نکرده است باید گفت بین ابن سینا و دکارت توارد ذهنی و تطابق فکر پیدا شده است و خود همین فرض نیز برای اثبات فضیلت ابن سینا کافی است یعنی ثابت میکند که فکر ابن سینا خیلی پیش افتاده و آنچه را که پدر فلسفه جدید در قرن هفدهم میلادی که قرن مجددین بزرگ است فکر کرده است فیلسوف اسکولاستیک ما در ظلمت قرون وسطی همان فکر را ساخته و پخته داشته است .

راست است که دکارت در اروپا اول کسی است که نواقص فلسفه ارسطو را نشان داد و اضافه بر اینکه در علوم ریاضی و طبیعی کشفیات دارد و مؤسس هندسه تحلیلی است طریقه سلوک در علم و حکمت را نشان داد و ورود اروپائیان در فلسفه جدید براهنمائی دکارت واقع شده و قبل از او یا معاصر او در اروپا اگر کسی کاری کرده فقط اکتشافات متفرق بوده و تأسیس فلسفه نبوده است ولی ما عین این فکر را بطور کامل نزد ابن سینا می بینیم و در کتاب حکمة المشرقیین که قبلا قسمت هائی از آنرا نقل کردیم ملاحظه میکنیم که ابن سینا با چه عظمتی ارسطو را بمعرض بازرسی و محاکمه میکشد .

دکارت که بقول آنا تول فرانس تمام دنیا را نیست فرض میکرد برای اینکه فقط خودش را هست بداند راجع بفلسفه اسکولاستیک جز اظهار شک و تردید آنهم بنحو اجمال چیزی نمیگوید در صورتیکه در حقیقت فلسفه خود را هم بر شالوده اسکولاستیک بنا کرده است ولیکن ابن سینا

راجع بارسطو با کمال دقت بین بد و خوب تشخیص میدهد .
 میگذریم از اینکه دربارهٔ ارسطو ابن سینا بهتر حرف زده است یا
 دکارت ولی پیدایش این فکر اساساً نزد ابن سینا عجیب تر است از پیدایش
 آن در نزد دکارت .

زیرا ابن سینا در بحبوحهٔ اقتدار و سلطنت فلسفه ارسطو زندگانی
 میکرده است ولیکن دکارت در عصر تجدد زندگی میکرده است یعنی عصری
 که تمام مقدمات و مقارنات پیدایش يك فلسفه تازه ای نمودار بوده و
 دانشمندان بسیار چه پیش از دکارت و چه معاصر دکارت در جستجوی
 فکر تازه ای قدم میزدند .

ابن سینا که در قرون وسطی روشنائی عصر جدید را می بیند اگر
 روزگار او را در عصر دکارت بظهور میآورد و مانند دکارت تمام عمر خود
 را بمطالعه و تفکر میگذرانید مسلماً دکارت و امثال او را تحت الشعاع خود
 قرار میداد .

معلوم است که مواد اولیه فلسفه را علم تهیه میکنند اگر علم در
 عصر ابن سینا میتوانست موادی را که در عصر دکارت تهیه شده بود با اختیار
 او بگذارد حتماً تاریخ فلسفه از همان روز وارد قرن جدید خود میگردد
 و انقلاب بزرگی بدست ابن سینا صورت میگرفت .

برای اینکه تصور نشود که بنده راجع بابن سینا در آنچه عرض
 کردم مبالغه و گزاف گوئی کرده ام نمونه ای از هوش علمی ابن سینا
 ذکر میکنم تا از روی مثال معلوم شود که چطور ابن سینا پیشتر از عصر
 خود فکر میکرده است .

آقایان محترم میدانند که این نظریه ای که امروز راجع به

برجستگیهای زمین شایع است از مزایای معرفه الارض جدید محسوب میشود حال اگر به بینیم که در ده قرن پیش ابن سینا چنین نظریه‌ای را شرح داده است چه قدر باید تعجب کنیم آری فیگیه در کتاب «دانشمندان قرون وسطی» میگوید (۱) :

ابن سینا رساله هائی دارد که اسم لاتینی آن چنین است :

« De Conglutinatione lapidum »

یعنی برجستگیهای زمین . در این رساله فصلی است بعنوان «اصل

کوهها» که بنظر مسیو هوفر (۲) بسیار جالب توجه است .

در آنجا ابن سینا میگوید :

« کوهها ممکن است بدو سبب و علت بوجود آمده باشند یکی بر آمدن قشر زمین چنانکه در زمین لرزه های سخت واقع میشود . علت دیگر جریان آب که برای یافتن مجرا سبب حفر دره ها و در عین حال سبب برجستگی زمین میشوند زیرا بعضی از زمین ها نرم هستند و بعضی سخت آب و باد قسمتی را میبرند و قسمتی را باقی میگذارند این است علت برخی از برجستگیهای زمین . »

بعد مسیو هوفر قسمت دیگری از آن کتاب را نقل میکند که تعجب آور تر است . ابوعلی سینا میگوید :

« آنچه ثابت میکند که در اینجا آب علت اصلی بوده است این است که بر روی بعضی از کوهها آثار حیوانات بحری و نیز آثار دیگری دیده میشود . راجع بماده خاکی زردی که بر سطح کوهها دیده می شود این ماده گویا از جنس خود کوه نیست بلکه بقایای جانداران و رسوباتی

۱ - Savants du moyen âge par Figuier P. 59 - 60

۲ - Hoefer

است که آب بجا گذاشته است. شاید رسوبات دریائی است که در قدیم زمین را فرا گرفته بوده است.

ملاحظه میفرمائید که این حرفها بقدری تازه است که انصافاً انتساب آنها بیک عالم ده قرن پیش باور کردنی بنظر نمیآید در حالتی که فیکیه و هوفر صحت انتساب آنرا باین سینا محقق میدانند.

از طرف دیگر ما خود نیز در کتب دیگر ابن سینا از قبیل شفا و دانشنامه علائی می بینیم که ابن سینا در علوم طبیعی تجربه و اختبار را گاهی بکار میبرد مثلاً در مبحث تبدیل عناصر بیکدیگر در دانش نامه علائی میگوید:

« من به بشم قاضی بکنار ویمه از شهر های کوه طبرستان و دماوند معاینه دیدم که پاره هوای روشن بغایت صافی از سرما بیستی و ابر شدی و آن ابر برف شدی و فرو نشستی و هوا صافی بماندی پس دیگر بار هم چنان بیستی و ابر شدی و برف شدی بی آنکه از هیچ جایگاه بخاری برآمدی یا ابری آمدی » (۱)

بی مناسبت نیست که ذیلا فهرستی از کتب فلسفی و علمی ابن سینا ذکر شود:

۱ - الشفا: این کتاب چهار قسمت بوده است منطق طبیعیات الهیات و ریاضیات.

ابوعبیدجوز جانی در رساله شرح حال میگوید که من از او شرح

(۱) مراجعه شود بدانش نامه علائی در بحثی که عنوانش این است: « پیدا کردن حال گشتن عناصر یک بدیگر » در آنجا میگوید: « مردمانی گفتند که این چهار اجسام بسیط که ایشانرا عناصر خوانند تباه شوند و مردمان دانش گفتند که این چهار یک بدیگر شوند آب هوا شود و هوا آب شود و زمین آب شود و آب زمین شود انخ ».

کتب ارسطورا خواستم و این در وزارت دوم شیخ در همدان بود گفت وقت ندارم ولی اگر بخواهی آنچه را که از فلسفه ارسطو صحیح میدانم بدون مناظره با مخالفین و رد بر آنها در کتابی بنویسم حاضرم قبول کردم و او شروع بطبیعیات شفا نمود پس از فوت شمس الدوله در مدت خانه نشینی شیخ که در منزل ابو غالب عطار در همدان میزیست از او اتمام کتاب شفا را خواستم شیخ قبول نمود و تمام طبیعیات و الهیات شفا را باستثنای دو کتاب (حیوان) و (نبات) نکاشت و شروع بمنطق شفا نموده جزئی از آن را نوشت در این بین بحبس افتاد.

ابوعبید در رساله شرح حال کیفیت تحریر شیخ را می نویسد و میگوید چون در منزل ابو غالب عطار اتمام کتاب شفا را طلبیدم ابو غالب را خواست و کاغذ و قلم طلبید و در ظرف دو روز تمام رؤس مسائل را بدون اینکه کتابی بخواهد و یا مراجعه ای بکند از حفظ نوشت و بعد در ذیل هر مسئله شرح آن را شروع بنوشتن نمود در هر روز پنجاه ورق نوشت تا آنکه جمیع طبیعیات و الهیات بغیر از کتاب حیوان و کتاب نبات را اتمام نمود خلاصه بعد از رهایی از حبس که بهمدان برگشت منطق شفا را که شروع نموده بود با تمام رسانید مدتی بعد در اصفهان ریاضیات شفا را نوشت طبیعیات و الهیات آن سابقاً در طهران چاپ شده و متداول است . منطق آن اگر چه چاپ نشده است ولی نسخ خطی آن زیاد است .

از ریاضیات چیزی بچاپ نرسیده ولی بنحوی که از قول ابو عبید مذکور شد در اصفهان این قسمت را نوشته و با نوشتن آن کتاب شفا اتمام یافته است و خود ابو عبید هم قسمت ریاضیات دانش نامه علائی را از آن کتاب اخذ و ضمیمه دانش نامه علائی کرده است ریاضیات در بعضی

از نسخ خطی شفا دیده میشود.

ابوعبید میگوید در اصفهان مجسطی و مختصر اوقلیدس و ارنطاطیقی و موسیقی را بر شفا افزود و بدین طریق کتاب معروف بشفا تمام شد بغیر از دو کتاب نبات و حیوان که آنها را شیخ در سالی که علاءالدوله متوجه به (شاپور خواست) شد در بین راه تصنیف نمود.

شفادر حقیقت دائرة المعارف کاملی است از فلسفه مشائیین و همیشه مرجع و محل استفاده علمای بعد از ابن سینا بوده است و مخصوصاً منطق آن کاملترین کتاب منطق است که متأسفانه بچاپ نرسیده است.

۲ - نجات : درسه جلد منطق، طبیعی و الهی

این کتاب خلاصه کتاب شفا است که شیخ در طی یکی از مسافرت های خود یعنی در سفری که در خدمت علاءالدوله دیلمی بشاپور خواست رفته نوشته است این کتاب اولین بار در رم در ذیل کتاب قانون در ۱۵۹۳ میلادی بچاپ رسیده و اخیراً هم در مصر چاپ شده است.

کتاب نجات مناسب حال کسانی است که بخواهند بطور خلاصه بر فلسفه ابن سینا و مشائیین وقوف حاصل نمایند.

۳ - اشارات : که ظاهراً آخرین تألیف اوست در فلسفه و مظهر

تحول فکری ابن سینا است زیرا در این کتاب است که علاوه بر آنچه در شفا و نجات گفته حرفهائی تازه می زند و با حکمت افلاطونی حدیث تماس پیدا می کند مخصوصاً نمط اخیر آن موسوم به «مقامات العارفین» از خصایص این کتاب است.

بطوریکه شیخ در مقدمه این کتاب می فرماید : «ایها الحریص عنی تحقیق الحق انی مهد الیک فی هذه الاشارات والتنبیها اصولاً و جملاً من الحکمة ان اخذت

الفطانه بیدك سهل عليك تفریمها و تفصیلها » اشارات برای خواص تصنیف شده است.

این کتاب در ایران مدت‌ها کتاب مدرسی بوده است که طلاب فلسفه ابن سینا بآن مراجعه می‌کرده اند.

حسن بیان و بلاغت شیخ در این کتاب از همه جا نمایان تر است گویا از قدیم هم اشارات متن متداول بوده است زیرا می‌بینم در قرن ششم هجری امام فخر رازی آن را شرح کرده و بعد از او دیگران هم حواشی و شروح دیگر نوشته اند و مخصوصاً شرح خواجه طوسی خیلی بر اهمیت این کتاب افزوده است در این شرح شارح دانشمند بدفع اعتراضات امام رازی پرداخته است و بعدها قطب رازی در کتاب خود موسوم بمحاکمات بین دو شارح محاکمه کرده است.

تمام این کتابها امروز در دست هست و مکرر بچاپ رسیده است.

۴ - دانش نامه علائی یا حکمت علائیة : که شیخ برای مطالعه

علاءالدوله دیلمی و بامر خود او پیارسی ساده نوشته است.

بواسطه آشنان بودن علاءالدوله با اصطلاحات علمی و فلسفی سعی کرده است که مطالب را بنحو بسیار ساده همه کس فهمی بنویسد و بهمین جهت این کتاب انصافاً بسیار جامع و ساده است.

اگر امروز اشکالی در فهم آن بنظر میرسد ناشی از قدمت اسلوب و آشنا نبودن ماست با آن.

این کتاب سابقاً در هندوستان چاپ سنگی مغلوپی شده بود اخیراً در طهران باهتمام آقای سید احمد خراسانی پس از مقابله با چند نسخه تصحیح و بانضمام مقدمه و حواشی سودمندی بچاپ رسیده است.

۵ - **حکمة المشرقيه** : ما راجع باین کتاب معمائی در این مقاله صحبت کرده ایم و محتاج بتکرار نیست همین قدر تذکر داده میشود که قسمت منطق آن در سال ۱۹۱۰ میلادی بنام منطق المشرقيين باهتمام کتابخانه سلفیه در مصر بچاپ رسیده است . ابن ابی اصیبعه در شرح کتب شیخ که حکمة المشرقيه را انام میبرد مینویسد : لایوجد تاما

۶ - **الانصاف** : بطوریکه سابقاً هم ذکر شد میگویند این کتاب در بیست جلد بوده و شیخ در آنجا بین شرقیین و غربیین قضاوت کرده است و اگر چنین بوده کتاب بسیار مهمی بوده که متأسفانه از بین رفته است .
۷ - **المجموع** : معروف به « **الحکمة العروضية** » که در سن ۲۱ سالگی برای ابوالحسین عروزی نوشته که خود شیخ در رساله شرح حال میکوید در بخارا در سن بیست و یکسالگی برای همسایه خود موسوم بابی الحسین عروزی نوشتم این کتاب قسمت ریاضی نداشته است و شاید اولین کتابی باشد که ابوعلی سینا تصنیف نموده است .

۸ - **المبدء والمعاد** : که در گرگان برای ابو محمد شیرازی نوشته است و بابوعبید جوزجانی املاء کرده است . این رساله در موزه بریتانیه موجود است (!)

۹ - **المختصر الاوسط** : که نیز در گرگان برای ابو محمد شیرازی نوشته و به ابوعبید املاء کرده است .

۱۰ - **المختصر الصغیر یا الموجز الصغیر** : حدس زده میشود که مختصر صغیر همان منطق نجات باشد .

۱۱ - **المختصر الکبیر یا الموجز الکبیر** : در منطق

۱۲ - قصیده مزدوجه در منطق - که در گرگانج بنام ابو-
الحسن سهل بن محمد السهلی بنظم آورده این کتاب در ضمیمه منطق-
المشرقیین در مصر بچاپ رسیده است و شعر اول آن قصیده این است :
الحمد لله الذی لعبده نبی السناء لاله فی حمده
مؤلف دیباچه منطق المشرقیین کتاب دیگری هم بنام « المنطق
بالشعر » برای ابن سینا اسم میبرد ولی احتمال میدهیم که هر دو
یکی باشد .

۱۳ - الاشارة الى علم المنطق

۱۴ - مفاتیح الخزائن در منطق

۱۵ - تعقب المواضع الجدلیه در منطق

۱۶ - غرض غاظوریاس

۱۷ - کتاب الحدود که نسخه ای از آن در کتابخانه مجلس

شورای ملی تحت نمره ۱۶۱ موجود است .

۱۸ - کتاب حی بن یقظان : قصه ایست فلسفی که با بیان

مرموزی نوشته شده است از جنس رموز کتاب دانت . یکی از شاگردان
ابوعلی سینا موسوم بابی منصور ذیل شرحی بر آن نوشته است . این
کتاب و شرح ابن دیله در کتابخانه ملک موجود است .

۱۹ - عیون الحکمة : که بدون قسمت منطق چاپ شده است

امام فخر رازی شرحی بر این کتاب نوشته است .

۲۰ - مقاله در حد جسم .

۲۱ - الانهایه که ظاهراً رد بر بعضی مسائل متکلمین است .

۲۲ - النهایة و الانهایه

۲۳ - رسالة في ان ابعاد الجسم غير ذاتية

۲۴ - كتاب الطير : که نسخه‌ای از آن در کتابخانه ملک موجود

است و نیز در کتابخانه مجلس شورای ملی نسخه‌ای تحت نمره ۶۱ ضبط است و نسخه‌ای در کتابخانه ملک

۲۵ - رساله المجمل من الادلة المحققة لبقاء نفس الناطقه

که نسخه‌ای از آن در کتابخانه مجلس شورای ملی تحت نمره ۵۹۹ موجود است .

۲۶ - رسالة العرش : نسخه‌ای از آن در کتابخانه مجلس

شورای ملی تحت نمره ۶۱۱ ضبط است .

۲۷ - رساله در حقایق علم توحید که نسخه خطی در کتابخانه

مجلس بنمره ۶۲۵ ضبط است .

۲۸ - رسالة ماهية الصلوة : که نسخه‌ای از آن در کتابخانه

مجلس تحت نمره ۵۹۸ موجود است . این رساله در ضمن جامع البدایع

در مصر چاپ شده است (۱)

۲۹ - رساله جوابیه بوعلی بابوعبید که نسخه خطی در

کتابخانه مجلس بنمره ۶۲۵ موجود است .

۳۰ - رساله‌ای در جواب سئوال از معنی قول صوفیه « من

عرف سر القدر فقد الحد » که يك نسخه از آن در کتابخانه مجلس

شورای ملی تحت نمره ۶۳۰ ضبط است .

۳۱ - رساله‌ای در اقسام نفوس : که نسخه خطی از آن در

مجلس شورای ملی تحت نمره ۶۳۱ موجود است .

۱ - نسخه‌ای در کتابخانه ملک بعنوان : « رسالة في الصلوة و شرح

حقیقتها » موجود است .

۳۲ - رساله اثبات النبوه که نسخه از آن در کتابخانه مجلس تحت نمره ۶۳۱ موجود است.

۳۳ - رساله جوابیه شیخ بسؤالات شیخ ابوسعید که نسخه خطی از آن در کتابخانه مجلس تحت نمره ۶۳۱ موجود است.

۳۴ - رساله فی تعریف الرأی المحصل النی حتمت علیه رویه الاقدمین فی جوهر الاجسام السماویه که نسخه از آن در کتابخانه مجلس شورای ملی تحت نمره ۴۳۴ موجود است. و نسخه در کتابخانه ملک طهران موجود است.

۳۵ - رساله نفسیه بوعلی در شناسائی نفس واحوال آن که نسخه در کتابخانه مجلس شورای ملی تحت نمره ۶۲۵ موجود است.

۳۶ - « کتاب قیام الارض فی وسط السماء » که شیخ برای ابوالحسین احمد بن محمد السهیلی وزیر علم دوست و دانشمند علی بن مأمون و برادرش ابوالعباس تألیف کرده است.

۳۷ - الحاصل و المحصول : در بیست جلد که برای فقیه ابی بکر البرقی تصنیف نموده است. بطوریکه شیخ در رساله شرح حال میگوید این ابوبکر در بخارا همسایه او بوده و از معارف علمای فقه و تفسیر شمرده میشده و او میلی بعلوم معقول داشته است.

۳۸ - البر والاثم : کتابی است که شیخ در اخلاق برای ابوبکر البرقی مذکور همسایه خود در بخارا نوشته و خود ابوعلی سینا در رساله شرح حال میگوید که کتاب « الحاصل و المحصول » و کتاب « البر والاثم » فقط نزد ابوبکر البرقی موجود است و کسی استنساخ ننموده است.

- ۳۹ - الارصاد الکلیه که در جرجان برای ابو محمد شیرازی تصنیف کرده است .
- ۴۰ - الهدایه : کتابی است در حکمت که در حبس در قلعه فرد - جان برای برادر خود علی نوشته است .
- ۴۱ - الزاویه : رساله ایست که در جرجان نوشته است .
- ۴۲ - الاوسط الجرجانی : که نیز در جرجان برای ابو محمد شیرازی نوشته است .
- ۴۳ - رساله فی القوی الطبیعیه : که نسخه ای از آن در کتابخانه ملک در طهران موجود است .
- ۴۴ - کتاب الحدود : که در تعریف بعضی اشیاء است و نسخه از آن در کتابخانه مجلس شورای ملی تحت نمره ۶۱۱ ضبط است و نیز نسخه در کتابخانه ملک
- ۴۵ - الخطب التوحیدیه : در الهیات
- ۴۶ - مقاله عکوس ذوات الجبهه
- ۴۷ - مقاله تحصیل السعاده : معروف به « الحجج الغر » .
- ۴۸ - مقاله قضا و قدر : که پس از خلاصی از همدان و فرار بسمت اصفهان در بین راه نوشته است .
- ۴۹ - کتاب لانهایه : در رد متکلمین که سلسله حوادث را زماناً متناهی میدانند و از راه حدوث اثبات وجود می نمایند .
- ۵۰ - مقاله زمین و آسمان : و بودن زمین وسط آسمان .
- ۵۱ - مقاله اجرام سماویه :
- ۵۲ - المدخل الی صناعت الموسیقی که بعقیده ابن ابی اصیبعه

غیر از آن است که در نجات نوشته است.

۵۳ - مقاله کیفیت رصد و مطابقه اش با علم طبیعی .

۵۴ - مقاله اخلاق

۵۵ - رساله کیمیا که بشیخ ابوالحسن سهل بن محمد السهلی

نوشته است .

۵۶ - رساله آلات رصدیه که در اصفهان هنگام ساختن رصد بامر

علاء الدوله نوشته است .

۴۷ - رساله الاضحویه در معاد که برای امیر ابوبکر محمد بن

عبید نوشته و چون این رساله در عید اضحی نوشته شده است «الاضحویه»

نامیده شده است . نسخه ای از آن در کتابخانه دانشکده معقول و منقول ضمن

مجموعه ۲۹۱۲ ضبط است در مقدمه این رساله است که شیخ از خدمات

و آزارهایی که اهل غرض و تنگ نظران باو میرسانند شکوه میکند .

۵۸ - مقاله در اینکه علم زید غیر از علم عمرو است .

۵۹ - الحکمة العرشیه : که نسخه ای از آن در کتابخانه دانشکده

معقول و منقول ضمن مجموعه ۲۹۱۲ ضبط است .

۶۰ - مختصر اقلیدس که شاید قسمتی از ریاضی «النجات» باشد .

۶۱ - مقاله ارثماطیقی : (حساب)

۶۲ - شرح کتاب نفس ارسطو که گویند از کتاب «انصاف» است

۶۳ - رساله ای در قوای انسانی و ادراکاتش

۶۴ - کلامی در جوهر و عرض

۶۵ - مقاله ابطال احکام نجوم

۶۶ - فصول الهیه در اثبات اول

۶۷ - فصولی چند در نفس و الهیات

۶۸ - مقاله‌ای در اینکه يك چيز جوهر و عرض نمیشود.

۶۹ - كتاب تأويل الرويا : در بيان حقيقت خواب و تعبير آن

که نسخه‌ای از آن در کتابخانه دانشکده معقول و منقول و نیز نسخه‌ئی در کتابخانه آستانه مشهد بنام « تعبير الرؤيا » موجود است

۷۰ - رساله‌ئی در حقائق علم توحيد که نسخه خطی از

آن در کتابخانه مجلس تحت نمره ۶۲۵ و نسخه بعنوان « رساله فی کلمة التوحيد » در کتابخانه ملك طهران موجود است .

۷۱ - مقاله‌ای در اشاره بمنطق

۷۲ - رساله فی النفس

۷۳ - سلسله الفلاسفه

۷۴ - رساله فی الفيض الالهی

۷۵ - رساله فی اثبات النبوة

۷۶ - رساله فی بقاء النفس

۷۷ - الفردوس

۷۸ - رساله فی حدوث الحروف

۷۹ - اسئله بهمن يار

۸۰ - رساله وهی خطبه

این رسالات در کتابخانه

دانشکده معقول و منقول

تحت نمره ۱۲۱۶ ضبط

است

۸۱ - رساله در کیفیات موجودات : يك نسخه از آن تحت

نمره ۲۹۱۱ در کتابخانه دانشکده معقول و منقول موجود است

۸۲ - رساله در پیدا کردن حال نبوت : این رساله نیز تحت

نمره ۲۹۱۱ در کتابخانه دانشکده معقول و منقول موجود است

۸۳ - كتاب المباحثات : نسخه‌ای از آن در مجموعه نمره ۴۰ در

کتابخانه مدرسه مروی موجود است.

۸۴ - **الاصول المنطقية** : نسخه‌ای تحت نمبر ۲۹۱۲ در

کتابخانه دانشکده معقول و منقول موجود است

۸۵ - **رسالة في اثبات الصانع** : نسخه‌ای تحت نمبر ۲۹۱۲

در کتابخانه دانشکده معقول و منقول موجود است

۸۶ - **كتاب المعاد** : که در ری تصنیف نموده است

۸۷ - « **كتاب المعاد** » : نسخه‌ای در کتابخانه ملك طهران

موجود است تحت این عنوان : « **كتاب المعاد غير رساله معروفه** »

۸۸ - **رسالة في حجج المثبتين للماضي مبدءاً زمانياً** : نسخه‌ای

در کتابخانه ملك طهران موجود است

۸۹ - « **رسالة مختصرة ظاهرة في الظاهرات من علم النفس**

وهي المشهورة بالرسالة الظاهرة في الظاهرات » : نسخه‌ای در

کتابخانه ملك طهران موجود است

۹۰ - **رساله معراجيه** : رساله‌ای است بفارسی که برای علاءالدوله

دیلمی تصنیف شده و ثابت نموده که معراج روحانی است و از ترس حمله

عوام و ظاهر بینان توصیه نموده که این اسرار را از نا اهلان مکتوم دارند

۹۱ - **رساله نبوت** : نیز رساله ایست بفارسی که يك نسخه از

آن را نگارنده در کتابخانه ملك طهران دیده‌ام و ابتدای آن رساله این است :

« سپاس خداوند آسمان و زمین و ستایش دهنده جان و دین را

و درود مر پیغمبر گزین محمد مصطفی صلوات الرحمن علیه و اصحابه و

اهل بیته اما بعد وصیت میکنم که این کلمه چند که در تحقیق شروع میرود

از اغیار و نامحرم دریغ دارند فصل در پیدا کردن حال

نبوت و حقیقت کلام ربانی و معجزه تشریح بدن .

۹۲ - علم پیشین و برین : رساله ایست بفارسی که نسخه‌ای در کتابخانه ملک طهران موجود است « و علم پیشین و برین » چنانکه در دانشنامه علائی هم این اصطلاح را استعمال نموده است « یعنی علم الهی و علم ماوراء الطبیعه »

۹۳ - منطق فارسی : نسخه‌ای در کتابخانه ملک طهران موجود است

۹۴ - رساله فی تفسیر سورة الاخلاص : نسخه‌ای در کتابخانه ملک طهران موجود است .

۹۵ - رساله فی تفسیر المعوذتین : نیز نسخه‌ای در کتابخانه ملک موجود است .

۹۶ - رساله در دیدن کواکب در شب : نسخه‌ای در کتابخانه آستانه مشهد موجود است .

۹۷ - رساله در عدل پادشاهی : در اخلاق که نسخه‌ای در کتابخانه آستانه مشهد موجود است .

۹۸ - تفسیر سورة الاعلی : نسخه‌ای در کتابخانه آستانه مشهد موجود است

۹۹ - رساله در تفسیر سوره توحید و الفلق و الناس نسخه‌ای در کتابخانه آستانه مشهد موجود است .

۱۰۰ - رساله در حقیقت معجزه و سحر و نیرنجات : نسخه‌ای در کتابخانه آستانه مشهد موجود است .

۱۰۱ - ضمیمه رساله حدود (فصل منطق) : نسخه‌ای در کتابخانه آستانه مشهد موجود است

۱۰۲ - رساله در اقسام حکمت نسخه‌ای در کتابخانه ملک طهران

۱۰۳ - رساله مرموزه سمی بر ساله شبکه و الطیور: نسخه ای در کتابخانه ملک طهران موجود است :
در کتابخانه ملک طهران موجود است .

۱۰۴ - فصول الشیخ: نسخه ای تحت این عنوان در کتابخانه ملک طهران موجود است .

که شاید همان رساله «عبداء و مبادی» باشد که برای ابو محمد شیرازی نوشته
۱۰۵ - مقالات عشر: نسخه ای در کتابخانه ملک طهران موجود است

۱۰۶ - رساله فی الانتقاء عما نسب الیه من معارضة القرآن
بقرار مسموع نسخه ای از این رساله در طهران نزد آقای تنکابنی موجود است
جدا اعتنی در همدان شیخ را متهم به بیدینی نموده و با عریه دیانت
بر او تاخته آزار بسیار باو رسانیده اند از جمله بعضی از خطب و رسائل
شیخ را که در حکمت الهی و توحید و امثال آن نوشته دست آویز قرار
داده شیخ را بمعارضه باقرآن متهم ساخته اند و این رساله در جواب مدعیان
نگاشته شده است .

۱۰۷ - جواب ست عشرة مسئله لابی الریحان البیرونی :
بعضی نوشته اند که سؤالات ابوریحان و اختلاف او با شیخ الرئیس در
۱۸ مسئله بود که ده سؤال آن اشکال بر کتاب ارسطو است و هشت مسئله
دیگر را از ابو علی پرسیده است شیخ باین مسائل جواب گفته و بطور یکنه
نوشته اند رعایت احترام ابوریحان را نکرده یعنی او را در علوم ریاضی
استاد شمرده ولی در فلسفه مبتدی شمرده است

ابوریحان مجددا اعتراضات نموده و بشیخ اهانت نموده است . این
سؤال و جواب مدتی دایر بود از جمله جواب دیگری است بنام " عشر

مسائل» که باز در جواب ابوریحان است. غالب مورخین نوشته اند که شیخ الرئيس بسیار تند بوده باضافه سایر علما را حقیر می‌شمرد و در مکاتبه و مخاطبه رعایت احترامات معموله را نمی‌کرده و همین امر غالباً علت دشمنی جماعتی با او بوده است. ابوریحان در «الاثر الباقیه» اشاره به مناظرات خود با ابوعلی نموده است و چنان بر می‌آید که این حوادث راجع بایام جوانی ابوعلی است یعنی موقعی که در خوارزم می‌زیسته است می‌گویند وقتی شیخ الرئيس بمجلس درس ابوعلی مسکویه رفت و گردویی باو داد و گفت مساحت این را معین کن ابوعلی مسکویه برای تنبه او که با خود پسندی و غرور مساحت گردو را از او طلبیده بود رساله‌ای را که در اخلاق نوشته بود بشیخ الرئيس داد و گفت قبل از تعیین مساحت گردو خوب است بآنچه در این رساله نوشته ام متخلق شوید.

۱۰۸ - رسالة الى علماء بغداد يسألهم فيها الانصاف بينه و

بين رجل همداني بدعي الحكمة

۱۰۹ - «رسالة الى صديق يسأله الانصاف بينه وبين الهمداني

الذي يدعي الحكمة»

موضوع این دو رساله این است که یکی از فضلاي همدان در یکی از مسائل فلسفی با شیخ الرئيس معارضه نمود و شیخ رساله‌ای بفلاسفه بغداد و دیگری یکی از دوستان خود نوشته و در آن رساله‌ها از مدعی شکایت نموده و آنها را بقضاوت می‌طلبید.

۱۱۰ - المباحثات : سؤال تلمیذهابی الحسن بهمن یار بن المرزبان

و جوابه له. سؤال و جوابی است که بهمن یار در شرح دانشنامه علایی نوشته است باین معنی که اعتراضاتی بر دانشنامه وارد آورده و شیخ

بآن اعتراضات جواب داده است .

۱۱۱ - جواب سؤالات ابوالحسن عامری . که جواب چهارده

مسئله است

۱۱۲ - عشرون مسأله : که جواب سؤالاتی است که بعضی از

معاصرین از او نموده اند .

۱۱۳ - رسالة الى ابي سعيد بن ابي الخير الصوفي في الزهد .

شاید همان رساله ای باشد که ذکر شد

۱۱۴ - تدبير الجند و المالک و العساكر و ارزاقهم و

خراج الممالك .

۱۱۵ - اللواحق : شرحی است که خود ابو علی سینا بر شفا

مینوشته و تاریخ الحاق هر شرحی را سال بسال مینگاشته است این شرح بسیار مفصل بوده است .

۱۱۶ - رسالة فيض الهی : موضوع آن بحث در وحی و معجزه

و سحر بوده است .

۱۱۷ - مقالة في القوى الطبيعية الى ابي سعد اليمامي

۱۱۸ - مقالة در خواص خط استواء

۱۱۹ - مقالة الى ابي عبدالله الحسين بن سهل بن محمد

السهلي في امر مشوب

۱۲۰ - مقالة في الرد على مقالة الشيخ ابي الفرج بن الطيب:

ابوالفرج از آنهایی است که با ابو علی سینا معارضه داشته و آزار بسیار بشیخ رسانیده است نوشته اند که چون مناظره بین ابوریحان و ابو علی سینا شروع شد و کار بمناقشه کشید ابوریحان در مکتوبی که بر رد ابو علی سینا فرستاد او را تحقیر کرد و همه جا او را بخطاب ای پسر وای پسرک مخاطب داشت ابی الفرج از لحن مستهزانه ابوریحان خشنود

شده گفت ابوریحان مثل آن است که از طرف من نوشته باشد یکی از شاگردان شیخ موسوم بابوعبدالله معصومی جوابی با ابوریحان نوشته که در اول آن میگوید: «لو اخترت یا اباریحان لمخاطبه الحکیم الفاظاً غیر تلك الانفاظ لکان البق بالعقل والعلم»

کتابی که نام برده شد تذکره نویسان و مورخین از قبیل ابن ابی اصیعه و قفطی و ابن خلکان و ابو عبید جوزجانی و امثال آنها در طی حال ابوعلی سینا ذکر کرده اند و بسیاری از آنها در دست هست. و این مقدر از تصنیف در مواضع مهمه که غالباً لفظاً و معنی شاهکار است از شخصی که قسمت عمده عمر خود را بمسافرت از شهری بشهری و از درباری بدرباری گذرانیده سالها متقلد امور وزارت و مشاغل عمومی ملازمت ملوک و امرا بوده حبس و تبعید و تاراج دیده بخوشگذرانی و عیش و تمتع از زندگی مادی هم معتقد بوده حقیقه تعجب آور است و از هوش و ذكاء و جودت قریحه فوق العاده و حیرت آوری حکایت می نماید و مدلل میدارد که او را از نوابغ بزرگ بوده که در مدت کمی بر تمام معلومات عصر خود احاطه تام یافته بطوریکه بقول خودش که در ایام پیری میگفته معلومات او همان است که در اوایل عمر فرا گرفته است و به مقامی رسیده که از زمان او تا بحال همه او را مظهر کامل و تام فلسفه مشاء دانسته اند. اضافه بر اینکه احدی در حکمت مشائین بر او برتری نجسته و مباحث فلسفی قدما را بهتر از او نفهمیده و نفهمانیده است خود آراء مستقل داشته و هیچوقت در فلسفه و علم زیر بار تعبد و تقلید کور کورانه مبتدیان نرفته بلکه هر مطلبی را در تراوی عقل سلیم سنجیده حق و باطل را از یکدیگر تمیز داده است.

برای اینکه روشن فکری و حسن قریحه و انصاف و شامه علمی شیخ روشن شود بی مناسبت نیست که مقدمه حکمة المشرقیین را که قبلاً صحبتی از آن نمودیم و استشهاد کردیم عیناً ترجمه نموده زینت این رساله قرار دهیم میفرماید:

« همت مارا بر آن داشت که در آنچه مورد اختلاف اهل بحث است کلامی گرد آوریم و تعصب و هوای نفس یا عادت و انس را کنار گذاشته و بمخالفت متعلمین کتب یونانیها که بواسطه غفلت و کمی فهم بآن انس گرفته اند اهمیت ندهیم و نیز از تناقض با آنچه که خود ما در کتبی که تا بحال نگذاشته ایم برای عوام متفلسفین که سرگرم بمشائین هستند و خیال میکنند که خداوند جز آنها قوعی را هدایت نکرده و مشمول رحمت خود قرار نداده باک نداشته باشیم .

با این حال بفضل فاضلترین گذشتگان مشائین (یعنی ارسطو) اعتراف میکنیم زیرا او بآنچه که رفقا و اساتید او از آن بی خبر بوده اند بر خورده و اقسام علوم مشتته را از یکدیگر تمیز داده و آنها را به بهترین وجهی مرتب و منظم ساخته و در بسیاری از چیز ها حق و صحیح را دریافته است در غالب علوم با حصول صحیح و مهمی بی برده و مردم را بآنچه که گذشتگان و هموطنان او یافته بودند مطلع ساخته است .

البته برای کسیکه نخستین بار دست بمیز مسائل مخلوط و در همی میزند و بتشخیص صحیح از فاسد مبادرت میکند آنچه ارسطو کرده منتهای توانائی و قدرت و نهایت طاقت انسانی است و سزاوار آن است که کسانی که بعد از ارسطو آمده اند خطاهای او را اصلاح و اشتباهات او را در علوم

ترمیم کنند و اصولی را که وضع نموده تفصیل دهند اما کسانی که بعد از او آمدند نتوانستند گریبان خود را از آنچه از او میراث برده اند خلاص کنند بلکه عمر خود را صرف فهم قسمت صحیح آن و تعصب ورزی در قسمت ناقص آن کرده اند بلی اینها تمام عمر بقسمی سرگرم میراث گذشته گانند که فرصت مراجعه بعقل خود ندارند و اگر فرصتی هم پیدا کنند اصلا روا نمیدارند که کلام گذشته گان را قابل تغییر بدانند یا اصلاح و مرمتی قائل شوند.

اما ما در اول اشتغال بفلسفه باسانی هر چه گفته بودند فهمیدیم و بعید هم نیست که بغیر از یونانیها از جهت دیگری هم علوم می بماند رسیده باشد زمانی که ما مشغول بآموختن فلسفه شدیم ابتدای جوانی بود ولی با توفیق خداوندی بزودی هر چه را که پیشینیان بارت گذاشته بودند فرا گرفتیم و همه معلومات خود را با آن قسمتی از علم که یونانیان «منطق» مینامند و دور نیست که شرقین آنرا باسم دیگری بنامند حرف بحرف مقابله نمودیم و بدین طریق هر چه موافق و مخالف منطق بود دریافتیم و برای هر چیزی علت و جهتی طلب کردیم و در نتیجه حق و باطل هر يك را در مقام خود تشخیص دادیم.

از آنجا که مشغولین بعلم رغبت بسیار بمشائین یونانیان داشتند نخواستیم با جمهور مخالفت نموده باشیم این است که موافق رغبت عامه برای فلسفه مشاء تعصب ورزیدیم و مقصود آنها را بر آوردیم زیرا تعصب برای این طایفه در نظر مردم اولی بود و ما آنچه را که آنها خواستند و از وصول بآن عاجز مانده بودند کامل نمودیم.

از اشتباهات پیروان مشائین چشم پوشیدیم و با آنکه عارف بودیم

عمداً برای هریکی از اشتباهات آنها محمل و دلیلی تراشیدیم مگر در مواردیکه قابل چشم پوشی نبود مجاهره مخالفت نمودیم ولی بسیاری از اغلاط را با پرده تغافل پوشیدیم .

علت این تغافل و پرده پوشی این بود که نخواستیم با آن چیزهایی که از فرط شهرت برای جهال بدیهی شده و بمقامی رسیده که در روشنائی روز ممکن است شك کنندولی در صحت آن مسائل شکی ندارند مخالفت نموده باشیم .

قسمت دیگر از مسائل بحدی دقیق بود که معاصرین ما قادر بفهم آنها نیستند و چشم عقلشان خفایش صفت از دیدن آن عاجز است .

بلی ما اینک گرفتار دسته نافرمانی از این جنس شده ایم که بچوب خشك میمانند اینها تعمق نظر را بدعت میدانند و مخالفت با آنچه را که نزد آنها مشهور است ضلالت می شمارند این جماعت مانند حنبلی ها هستند در کتب حدیث .

اگر در این جماعت آدم با رشدی می یافتیم تحقیقات خودمان را باو میدادیم تا سودی بایشان رسانده باشیم شاید آنها نیز در مطالب ما معان نظر کرده سودی را که در نتیجه بحث خود می یافتند در عوض بما میدادند از جمله چیزهاییکه ما از آشکار ساختن آن خود داری کرده و نگفته گذاشته ایم حقی است که اشاره بدان میشود و جز با تعصب تلقی نمیگردد بدین جهة در بسیاری از آنچه ما خبره آن هستیم همه وقت بر طریق مساعدت رفته و از تصریح بر کنار بوده ایم . و اگر آنچه برای ما مکشوف شده است در اول اشتغال ما باین کار میبود اینهمه مراجعات بخود و تجدید نظر لزومی نداشت و رأی بر ما مختلط نمیشد و در عقاید ما شك و تردید

راه می یافت و شاید و بلکه می گفتیم، ولی شما رفقا و اصحاب حال ما را در اول و آخر میدانید و از طول زمانی که همیشه بین حکم اول و حکم ثانی ما هست اطلاع دارید و چون صورت حال را چنین یافتیم روا است که به قضاوت و استدراکات خود و ائق باشیم مخصوصاً در چیزهایی که غرض عمده و غایت قصوی محسوب است و ماصد ها بار آن را تعقیب و رسیدگی کرده ایم چون مطلب چنین است میل کردیم کتابی تألیف کنیم شامل امیات علم حقیقی که استنباط شخصی است که با نظر وسیع و فکر عمیق به آن رسیده و حدسی خوب داشته و برای موافقت مردم ولی برخلاف معتقد خود در تعقیب و جانب داری مطالب غیر حق اجتهاد کرده و حرفی قابل استماع تر از آن نیست که شخصی برای طایفه ای تعصب ورزیده ولی در مقام حقیقت بر علیه آنها تصدیق کند زیرا انسان را فقط صداقت است که از عیوب نجات میدهد.

این کتاب را تألیف کردیم که فقط بخودمان اظهار کنیم یا کسانی که میتوانند بجای ما باشند ولیکن برای عامه مشتغلین بفلسفه در کتاب شفا بیش از اندازه و احتیاج آنها اعطا کرده ایم و عنقریب در اواحق نیز آنچه شایسته ایشان باشد علاوه بر آنچه دریافت کرده اند خواهیم داد و در هر حال مدد خواستن از خدا است و بس.

قرن چهارم هجری را میتوان عهد طلایی و سرآمد ادوار و اوج ترقی مسلمین شمر دیعنی نهضت علمی و فلسفی بسیار مهمی که در قرن سوم شروع شده بود و ریشه های عمیق پیدا کرده بود در این قرن بنهایت علو و ارتقاء رسید قرن چهارم از اعصاری است که در تاریخ دانش و تکامل بشر بسیار آبرومند و مهم و درخشان است.

شاید مبالغه نگفته باشیم که من حیث المجموع اگر ابوعلی سینا بزرگترین و پرمایه‌ترین دانشمندان عهد طلایی نباشد یکی از چند نفر دانشمند بزرگ آن عهده است که بعد از او همه دانشمندان از او استفاده نموده و بعظمت و استادی او اعتراف کرده اند بلی بزرگانی مانند عمر خیام و خواجه نصیر طوسی کلمات او را شرح و تفسیر کرده اند حتی ابو حامد غزالی هم که به سائق «خالف تعرف» چون میدانی نیافت که بتواند خود را بفارابی و ابوعلی سینا برساند از در مخالفت با آنها برآمده مقاصد الفلاسفه و تهافت الفلاسفه نکاشت اضافه بر اینکه هر چه دارد از ابونصر فارابی و مخصوصاً از ابوعلی است و در علم ریزه خور خوان نعمت او و امثال او است بعظمت ابوعلی اعتراف ضمنی داشته زیرا تخریب ابن سینا را انهدام بزرگترین سنگر فلسفه می‌داند.

جای بسی تأسف است که تا بحال بطوریکه شایسته مقام این مرد بزرگ است در اطراف او و کار او صحبت نشده یعنی نه از نظر تحلیل نفسی در شخصیت بزرگ او بحث جامعی کرده ایم و نه از روی دقت و بصیرت تام کار مهم علمی و فلسفی او را تجزیه نموده ایم مخصوصاً کاری که شاید هیچ نشده باشد بحث تطبیقی در فلسفه و علم ابوعلی سینا است یعنی تعیین مآخذ و منابع معلومات متنوعه شیخ الرئیس از یونانی و غیر یونانی از روی دقت تطبیق آثار او با آثار گذشتگان و استخراج آن قسمتی که دال بر استقلال رأی و اجتهاد و استنباط اوست.

چقدر خوب و پسندیده است که فضلالی کشور ما باین وظیفه مهم بپردازند و هر کسی در حدود اطلاعات و تخصص علمی و رغبت و سلیقه خود قسمتی از مباحث شیخ الرئیس را از روی منهج علمی نقد و بحث

و با نظری که عرض شد مورد مطالعه و تدقیق قرار دهد یکی وارد بحث تطبیقی طب ابوعلی شود و او را با اطبای یونان و اسلاف ایرانی او از قبیل محمد بن زکریای رازی و ابن عباس مجوسی و اخلاف او از قبیل ابن رشد و ابن زهر و امثال آنها مقایسه کند.

دیگری قسمت طبیعیات او را تحصیل کند و شعب مختلفه حکمت طبیعی او را از یکدیگر تفکیک و تجزیه نماید و وارد بحث تطبیقی شده از طرفی طبیعیات او را با پیشینیان مقایسه کند از طرفی دیگر معتقدات علمی او را با علوم تحقیقی و تجربه‌ای امروز بسنجد. عالم واقف بر معرفت النفسی آثاری را که از ابوعلی در علم النفس برای ما باقیمانده مطالعه نموده و این مبحث دلکش را که بنحو خاصی مورد بحث حکمای اسلام بوده و از نظر توفیق مباحث آن بامبادی دینی بحث دقیقی بشمار میرفته شرح و بسط دهد و معلوم کند که حکمای قبل از ابوعلی عموماً و او خصوصاً چه زحماتی در این راه کشیده اند و با این حال چگونه از هیاهو و لعن و تکفیر و تفسیق امثال غزالی مصون نمانده اند.

استاد فاضلی بر تجزیه قسمت‌های مختلف ریاضی او کمر همت بر بندد و هنرمند ماهری فن موسیقی این نابغه بزرگ را مورد مذاقه قرار دهد یکی از منطق یونانیان و منطق شرقیین اوسخن براند و دیگری از جنیه ادبی او در عربی و فارسی صحبت کند یکی از شخصیت او بحث کند و دیگری تأثیر او را در عالم فلسفه و علم شرق و غرب توضیح دهد. کتاب شناس واقف بفن معرفه الکتابی ما را بفهرست کتب و رسائل و شماره و محل هر نسخه‌ای از آثار و کتابهای او در خارجه و داخله آشنا کند و ادیب متذوقی حکایات و قصص و افسانه‌هایی را که در اطراف این مرد بزرگ

مانند سایر بزرگان بوجود آمده و خود از مباحث شیرین و دلفریبی است
جمع کند.

خلاصه میدان کار در اطراف ابوعلی سینا بسیار وسیع است و آرزو مندیم
که بهمت و توجه دانشمندان و دبستان ب معارف و مفاخر کشور همه این
آرزو ها بر آورده شود.

ابن سینا از جنبه ادبی

یکی از مزایای ابن سینا و مرجحاتی که بر اسلاف خود دارد
بلاغت و شیوایی وسعه اطلاع ادبی اوست .

در مقاله ابو عبید جوزجانی میخوانیم که چگونه شیخ بحکم ضرورت
بتحصیل ادب متوجه شد و سه سال در علم لغت زحمت کشید تا آنکه
که قصائد بدیع انشاء نمود و باسلوب " ابن عمید " و " صاحب " و
" صابی " سه کتاب نوشت و حتی کتابی در لغت با اسم " لسان العرب " تصنیف
نمود که بقول جوزجانی تا کنون نظیر آن در کتب لغت تألیف نشده است
این کتاب متأسفانه بطوریکه جوزجانی خبر میدهد هیچوقت پا کنویس
نشد و مورد استفاده کسی قرار نگرفت . این هم یکی از ضررهائی است
که از ناحیه گرفتاری شیخ بکار زندگانی و کمی فرصت برای پرداختن بامور
علمی ناشی شده است و مسلماً اگر ابن سینا حیات خود را بیش از این
وقف علم کرده بود دنیای علم را بیش از اینها از خود بهره مند می ساخت
اینهمه آثار گرانبها که از او دیده می شود غالباً محصول ساعتهای تفریح یا
مواقع حبس او است و فقط استعداد و لیاقت خارق العاده او بوده است که
از این ساعتهای کم اینقدر استفاده زیاد کرده است اینک برای اینکه نمونه
از سبک و کیفیت تحریر و تصنیف ابوعلی سینا بدست بیاید قصه ای را که

ابوعبید جوزجانی در رساله شرح حال مینویسد متذکر میشویم ابوعبید میگوید « در جر جان شیخ رساله «مختصر اصغر» را در منطق تصنیف کرد و آن رساله همان است که بعد ضمیمه اول نجات کرد نسخه ای از آن بشیر از رفت و جماعتی از دانشمندان شیراز اشکالاتی بر آن منطق وارد ساخته توسط شیخ ابوالقاسم کرمانی بوسیله قاصدی نزد ابوعلی سینا فرستادند. شیخ ابوالقاسم مقارن غروب آفتاب آن اعتراضات را بابو علی سینا داد در بین آنکه جمعی در محضر او بصحبت مشغول بودند آن سئوالات و اعتراضات را خواند و از من کاغذ طلبید و شراب خواست من و برادرش حاضر بودیم بما امر کرد شراب بنوشیم و خود او سرگرم نوشتن و شراب نوشیدن شد تا نصف شب که خواب بر من و برادر او غلبه کرد ما را اجازه داد که از محضر او بیرون رویم صبح زود مرا خواست چون حاضر شدم دیدم پنجاه صفحه کتابت نموده آن نوشته ها را بمن داد و گفت اینها را بشیخ ابوالقاسم در جواب سئوالات و اعتراضات شیرازیها بده چون قاصد شیراز منتظر جواب است در نوشتن عجله نمودم. »

گاهی تصور میشود که در کتب علمی حسن تعبیر و بلاغت و محسنات ادبی ازومی ندارد در صورتیکه واقعا یکی از جهات عمده شهرت کتب ابن سینا بلاغت و حسن تعبیری است که در آنها بکار رفته است.

کتب شیخ از حیث جزالت الفاظ انتظام معانی و روانی و سهولت در باب خود بی نظیر است و مخصوصا کتاب اشارات که محصول دوره کمال شیخ است یکی از نشرهای بسیار خوب عربی است که بسبک متداول عصر خود یعنی سبک صاحب و صابی که ماخوذ از سبک جاحظ است (سبک جمله

های کوتاه، متقارن) نوشته شده است :

همین استادی و مهارت شیخ در لغت است که در وضع اصطلاحات علمی آن عصر او را مرجع قرار داده است. تا زمان شیخ لغات علمی استقرار نداشته است هر کسی بسلیقه خود رسایان و رساکلماتی را برای رفع احتیاج استعمال میکرد. است ولی از زمان شیخ اصطلاحات استقرار یافت و هر چه شیخ در کتب خود بکار برده است برای اخلاف اصطلاح رسمی شده و حکم لغات موضوعه فرهنگستانهای امروزی را داشته است.

نه تنها در عربی بلکه در زبان فارسی هم شیخ لغات و اصطلاحات علمی وضع کرده است که در کتاب دانشنامه علائی بکار برده است. برای نمونه چند لغت از لغات علمی و فلسفی ابو علی سینا که از دانش نامه علائی التقاط شده در اینجا ذکر میشود:

چه چیزی	بمعنی	ماهیت
چندی	«	کمیت
سازوار	«	متناسب
سه سو	«	مثلث
چهار سو	«	مربع
پهلوی سه سو	«	ضلع مثلث
علم انگارش	«	علم ریاضی
درازا	«	طول
پهنای	«	عرض
ستبرای	«	ضخامت
مفاکا	«	عمق

دو زاویه هم پهلوی	بمعنی	دو زاویه مجاور
بریدن خطی خطی را	«	تقاطع دو خط
خطی راست بر خطی راست بایستد	«	خط مستقیمی بر خط مستقیمی قائم شود
خطی را بر راستای بیرون بردن	«	خطی را مستقیماً امتداد دادن
بریدن گاه دو خط	«	تقاطع دو خط
زاویه بیرونی سه سو	«	زاویه خارجه مثلث
زاویه اندرونی سه سو	«	زاویه داخله مثلث
پهلوی های سه سو	«	اضلاع مثلث
گشایش بر گار	«	قاعه پرگار
نیمه گاه	«	نقطه وسط
دو چندان — دو چند	«	دو مقابل
سه چند	«	سه مقابل
سه یک	«	ثلث
چهار یک	«	ربع
چندان	«	قدر — اندازه
بسیار پهلوی	«	کثیر الاضلاع
بسیار زاویه	«	کثیر الزوایا
چار گانه	«	چهار گانه
چهار چند	«	چهار مقابل
بیرون آوردن	«	استخراج — استنباط
نیم روز — نیم روز	«	نصف النهار
زدن عدد اندر عدد	«	ضرب دو عدد (اصطلاح حساب)

گردد کردن	بمعنی	جمع کردن (اصطلاح حساب)
ببخشیم	«	قسمت کنیم
شمردن	«	عدّ (عبارت از آن است که عددی
شمرنده		مقسوم علیه علیه کامل عدد
		دیگر باشد)
شمرنده	«	عادّ (عددی مقسوم علیه کامل
		عددی باشد و تقسیم بدون
		باقیمانده باشد)
نهادن	«	منطبق کردن (مثلثی را بر
		مثلثی نهم)
پیغوله	«	زاویه
جنبش از راست	«	حرکت مستقیم
مغاکی	«	گودی
پیوستن	«	الحاق - ملحق کردن
جنبش های آسمانی	«	حرکات سماوی
هر چون که بود	«	کیفماکان
جای	«	مکان - حیز
جنبش جایگاهی	«	حرکت مکانی - حرکت در مکان
جنبش گرد	«	حرکت وضعی
جنبش بستم	«	حرکت قسری
جنبش راست	«	حرکت انتقالی
آرامش	«	سکون

جذبنده	بمعنی	متحرک
آرمیده	«	ساکن
بر شدن	«	صعود
بخود کشیدن	«	جذب
قوه بخود کش	«	قوه جاذبه
بههم اندر شدن اجسام	«	تداخل
باز گیر	«	مانع
گرفتن	«	فرض کردن
آب دزد	«	آبدزدك (مضخه)
هیش	«	هیچ
کچه حجامان (تشدید و تخفیف)	«	شاخ و شیشه و کدوی خونگیران
سربسر	«	برابر
همسایگی جسمی جسم دیگر را	«	مجاورت دو جسم
کناره های اندرونین کوزه	«	سطح داخلی کوزه
کناره های بیرونین	«	سطح خارجی
هر آینگی	«	واجب و ضروری
جزا وئی	«	غیریت
پذیرا	«	قابل
علم برین	«	علم اعلی (علم الهی و ماوراء الطبیعة)
علم پیشین	«	فلسفه اولی (علم الهی و ماوراء الطبیعة)
جانور گویا	«	حیوان ناطق
جاف	«	نفس

مدرک	معنی	اندر یا قته
صغری (اصطلاح منطق)	«	مقدمه کهن
کبری	«	مقدمه مهین
قوه محرکه - قوه فاعله	«	قوت کنا
قوه متصوره	«	قوت اندریابا
نمو	«	بالش
قوه منمیه	«	قوه بالش ده
قوه مولده	«	قوه زایش ده
هاله	«	خرمن ماه
قوس و قزح	«	آزفنداک و آرفنداک
رعد	«	تندر
سامعه	«	شنوا
باصره	«	بینا
شامه	«	بویا
ذائقه	«	چشا
لامسه	«	بساوا
رؤیت	«	دیدار
حافظه - ذا کره	«	قوه یادداشت
قوه متفکره	«	قوت اندیشنده
قوه محرکه	«	قوت جنبای
جلب نفع	«	کشیدن سودمند
دفع ضرر	«	دور کردن زیان

معنی	لذت	خوشی
«	خواب - رؤیا	بوشاسب
«	خواب - رؤیا - احلام - احتلام	کوشاسب
«	قوه مصوره	قوت صورتگر
«	نغمه	دستان
«	برق	درخش - درخس - آذرخش
«	بيك ضربت - يكدفعه	بيك زخم
«	کم کم - تدريجاً	بهره بهره
«	اراده	خواست
«	شبيهه چیزى شدن - از جنس چیزى شدن	ماننده شدن
«	تحليل - تجزيه	پالایش
«	منجمد شدن	فسردن
«	اولی (سعدی نیز استعمال کرده)	اولیتر
«	کیفیات لمسی	کیفیت های بسودنی
«	ذغال سرخ و تابان	انگشت درخشان
«	واسطه	میانجی
«	تنفس	دم زدن
«	فلितه چراغ	پلیته
«	براده آهن	سونس آهن
«	رصاص	ارزیز
«	دفع - خلاص	رهایش
«	رسیدن میوه	پختن میوه
«	متصل کند - ربط دهد	پیونداند

بنا بر این میتوان گفت ابن سینا پیشوای فرهنگستان ایران بوده است. واقعاً اگر فرهنگستان ما روزی بخواهد برای خود شعاری درست کند بعقیده بنده تمثال این حکیم بزرگ ایرانی از همه مناسبتر است قسمتی از آثار شیخ الرئيس هست که مخصوصاً از جنبه ادبی مورد توجه بوده است از قبیل رساله حسی بن یقظان و قصیده نفس معروف بقصیده « حبطت الیک » که بغایت مشهور است و مکرر در اروپا بنظم و نشر ترجمه و شرح شده است.

قصه سلامان و ابسال که خواجه طوسی در آخر شرح اشارات مجعلاً نقل کرده و میگویند رساله اصلی خود شیخ نیز موجود است از شاهکارهای ادبی محسوب است. این قصه و قصه حسی بن یقظان که موضوع عرفانی دارند نمونه ای از قریحه قصه سازی ابن سینا است و بالاخره در این فن نیز که امروز یکی از شعبه های مهم ادب جدید است استاد دانشمند ایران مقام ارجمندی دارد.

آری بزرگ آن است که در همه فضایل بزرگ باشد مایه همه اینها یک چیز است و بس : دانائی

هر که در او جوهر دانائی است بر همه کاریش توانائی است در تذکره ها مقداری اشعار عربی و فارسی باین سینا نسبت میدهند که برای نمونه مقداری را نقل میکنیم :

هذب النفس بالعلوم لترقی	و ذر السکل فیهی للسکل بیت
انما النفس کالزجاجة والعلم	سراج و حکمة المرء زیت
فاذا اشرقت فانک حسی	فاذا اظلمت فانک میت
عجبا لقوم یجحدون فضائی	مایین عیابی الی عدائی

عابوا علی فضلی و ذموا حکمتی واستوحشوا من نقصهم و کمالی
انی و کیدهم و ما عابوا به کالطود تحضر نطحة الاوغال
و اذا الفتی عرف الرشاد لنفسه هانت علیه ملامة الجہال

ابن ابی اصیبعه چند قطعه اشعار عربی از ابوعلی سینا در عیون
الانباء نقل کرده که از هر قطعه برای فرار از تطویل بذکر بیت اول آن
قناعت میشود :

« قال الشيخ فی الشیب والحکمة والزهد :

اما اصبحت عن لیل التصابی وقد اصبحت عن لیل الشباب
(شانزده بیت)

در فلسفه عمر :

« یارب نکرک الاحداث والقدم فصار عنیک کالاثار تنهم
(چهل و سه بیت)

طریق الحیاة

« هو الشیب لابد من و خطه فقرضه و اخضبه او غطه
(نوزده بیت)

« و قال فی الحب والکرم :

« قفا تجزی معاهدم قليلا نغیث بد معنا الربع المحیلا
(بیست و هشت بیت)

ابن ابی اصیبعه مینویسد که وزیر ابوطالب علوی آثار بشری در
پیشانی خود دید شرح آنرا بنظم در آورده نزد شیخ فرستاد و آن قطعه
این است :

« صنیعة الشیخ مولانا وصاحبه و غرس انعامه بل نشء نعمته

يشكو اليه ادام الله مدته . آثار بشر تبدى فوق جبهته
فامنن اليه بحسم الداء مغتنما شكر البنی له مع شكر عترته «

ابوعلی سینا در جواب او ابیات ذیل را بدو نوشت :

« الله يشفى و ينقى ما بجبهته من الاذى و يعافيه برحمته
اما العلاج فاسهل يقدمه ختمت آخر ابیاتی بنسخته
وليرسل العلق المصاف يرشف من دم القذال و يغنى عن حجامته
و اللحم يحجره الا الخفيف ولا يدنى اليه شرابا من مدايته
و الوجه يطليه ماء الورد معتصراً فيه الخلاف مدافا وقت هيجته
ولا يضيق منه الرز مختنقاً ولا يصيحن ايضا عند سخطته
هذا العلاج ومن يعمل به سیری آثار خير و يكفى امر عله »

و نیز قطعاتی در خمريات و شکایت از زمانه و شکوای از حساد از ابوعلی نقل شده که ممکن است بدان مراجعه شود .

قصیده مفصلی ابن ابی اصیبعه با قید شك و تردید بابوعلی سینا نسبت میدهد که در آن شیخ الرئيس میگوید که چون قران مشتری و زحل در برج جدی بیت زحل واقع شود حوادثی شوم واقع خواهد شد زیرا نحس ترین بروج آن خواهد بود و در آن قصیده احوال قبائل تتر و قتل عمومی و خرابیهای آنها را وصف میکند .

ظن قوی این است که این قصیده بعد از فتنه قبائل تاتار ساخته شده باشد و نسبت آن بابوعلی سینا بکلی غلط است با این حال چون ابن ابی اصیبعه آن قصیده را در ضمن حالات ابوعلی سینا نگاشته است ما به ذکر آن قناعت نمودیم اول قصیده این است :

« احذر بنی من القران العاشر و انفر بنفسك قبل نفر النافر »

بعضی دو بیت ذیل را که در اول « ملل و نحل شهرستانی » نوشته شده بابوعلی سینا نسبت داده اند:

« لقد طفت فی تلك المعاهد كلها وصیرت طرفی بین تلك العوالم
فلم ار الا واضعا كف حیره علی ذقن اوقار عا سن نادم »

در فارسی رباعیات ذیل را باو نسبت میدهند:

« کفر چومنی گزاف و آسان نبود محکمتر از ایمان من ایمان نبود
در دهر یکی چون من و آنهم کافر پس در همه دهر يك مسلمان نبود »
« دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت یکموی ندانست ولی موی شکافت
اندر دل من هزار خورشید بتافت آخر بکمال نره ای راه نیافت »
« از قعر گل سیاه تا اوج زحل کردم همه مشکلات کیتی را حل
بیرون جستم ز قید هر مکر و حیل هر بند گشاده شد مگر بند اجل »
« ایکاش بدانمی که من کیستمی سرگشته بعالم از پی چیستمی
گر مقبام آسوده و خوش زیستمی ورنه بهزار دیده بگریستمی »
« با این دوسه نادان که چنان میدانند از جهل که دانای جهان آنانند
خر باش که این جماعت از فرط خری هر گونه خراست کافرش میخوانند »

از قطعاتی که منسوب بابوعلی سینا است قطعه ذیل است:

« غذای روح بود باده رحیق الحق که رنگ و بوش کند رنگ و بوی گل رادق
عقیق پیکر و یاقوت فام و لعل سرشت همای گردد اگر جرعه بنوشد بق
بطعم تلخ چو پند پدر و لیلک مفید بنزد جاهل باطل بنزد دانا حق
حلال گشته بتجویز عقل بر دانا حرام گشته بفتوای شرع بر احمق
حلال بر عقلا و حرام بر جهال که می هجک بود و خیر و شر از او مشتق
می از جهالت جهال شد بشرع حرام چو ماه کز سبب منکران دین شد شق

شراب را چه گنه ز آنکه ابلهی نوشد زبانت بهرزه گشاید دهد بباد ورق
غلام آن می صافم که بر رخ جانان بیک دو جرعه بیارد هزار گونه عرق
چو در چکد بمیان قدح ز حلق کدوی ز لحن باربدی خوشتر آید آن لق لُق
چو بوعلی می ناب از خوری حکیمانه بحق حق که وجودت شود بحق ملحق

صاحبان تذکره ها نوشته اند که وقتی بوعلی در ایام جوانی در
محضر ابوسعید بن ابوالخیر حاضر بود و بمناسبت صحبتی که ابوسعید از
طاعت و معصیت مینمود رباعی ذیل را در آن مجلس گفت :

« مائیم بغفو تو تولا کرده وز طاعت و معصیت تبرا کرده
آنجا که عنایت تو باشد باشد نا کرده چه کرده کرده چون نا کرده
ابوسعید در جواب گفت :

« ای نیک نکرده و بدیها کرده و آنکه بخلاص خود تمنا کرده
بر عفو مکن تکیه که هرگز نبود نا کرده چه کرده کرده چون نا کرده »

بنده در اینجا عرایض خود را خاتمه میدهم و اینک بااعتذاری
که در مقدمه این مقاله عرض کرده ام آقایان محترم اگر نقص و خطائی
می بینند عذرم را می پذیرند و بنام خدمت بعلم و تاریخ تصحیح آن
اقدام و بنده را ممنون میفرمایند .

غرض همان بود که عرض کردم یعنی میخواستم راجع بابن سینا
بار دیگر سر صحبت باز شود و آقایان محترم وادار شوند برای این مرد
بزرگ و نابغه مشهور ایرانی کار کنند و وظیفه ایرا که فضلالی هر کشور
نسبت بتجلیل و تعظیم مفاخر خود دارند ایفا بفرمایند .

بتاریخ دی ۱۳۱۵ شمسی . طهران

دکتر قاسم غنی

نمونه ای از خط شیخ الرئيس ابوعلی سینا



نقل از مجله آینده شماره ۱۲ مجلد دوم صفحه ۹۰۵

با اجازه مؤسس و نگارنده مجله آقای دکتر افشار

در کتابخانه ملی پاریس نسخه خطی عربی هست تحت نمره ۲۸۵۹ که عبارت از مجموعه از کتب طبیه از مؤلفات جالینوس است که توسط حسین بن اسحاق عادل (۱۹۴ - ۲۶۴ هجری) از یونانی ترجمه شده است در پشت این نسخه این عبارت بخط ابوعلی سینا نوشته شده است :

فی حوز الفقیر حسین بن عبدالله ابن سینا المتطاب فی سنة سیم و اربعماية

خواهشمند است قبل از شروع به مطالعه اغلاط ذیل را تصحیح فرمایند

صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۰	۱۲	ختنه	خانه
۱۴	۸	افکنند	افکنند
۱۶	۳	حکایات	حکایت
۱۶	۴	میباشد	باشد
۱۷	۱	جریان	جرجان
۱۸	یا صفحه بی سطر ۳	اما	ما
۲۰	سطر ۲۱	شرعی	شرقی
۲۲	۴	الاشاء	الاشیاء
۲۲	۱۰	احتمام	اهتمام
۲۲	۱۴	از فوت	پس از فوت
۲۴	یا صفحه سطر ۳	s	L.
۲۴	یا صفحه سطر ۶	الابن النديم	لابن النديم
۲۸	یا صفحه سطر ۱	الصناعة	لصناعة
۳۰	سطر ۱۱	Fractatus	Tractatus
۳۴	۱۰	زیرا فقط	زیرا اسلام فقط
۳۵	یا صفحه سطر ۳	نسخه هائی	نسخه بی
۳۶	۱	کتاب یونان همین	یونان کتب همین
۳۸	۵	نافند	نافد
«	۶	آنها را	آنها
«	یا صفحه ۳	nōwaiux	nouveaux
۴۳	سطر ۱۱	فا	فلسفه
«	۱۵	حسمی	حمصی
۴۶	۱۱	فی العامیین	للعامیین
«	۲۱	الانسان	انسان
۸۴	۱۴	که او را	که او
۸۹	۱۸	دقت تطبیق	دقت و تطبیق
۱۰۰	۶	جبطت	هبطت
۱۰۲	۶	المصاف	المصاص